

معصومه ثانی جوشقانی*

چکیده

نظریه‌های گوناگون رهیافت اقتصاد سیاسی بین الملل هر یک زاویه دید متفاوتی نسبت به مقوله همکاری در مناسبات جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده بر پایه انرژی ارایه می‌دهند. در این مقاله به این سؤال اصلی پاسخ داده خواهد شد که از دید نظریه‌های گوناگون رهیافت اقتصاد سیاسی بین الملل، چرا منافع مشترک ایران و آمریکا در حوزه انرژی خلیج فارس منجر به بهبود مناسبات دو کشور نشده است؟ از دیدگاه نویسنده، به دلیل باورهای هویتی و ایدئولوژیک، مؤلفه‌های ژئوپلیتیک، ساختار و توزیع قدرت در خاورمیانه و منازعات امنیتی، منافع مشترک ایران و آمریکا در حوزه انرژی نتوانسته است به بهبود مناسبات این دو کشور بینجامد.

کلید واژه‌ها: رهیافت اقتصاد سیاسی بین الملل، همکاری، منازعه، منافع ملی.

* کارشناس ارشد روابط بین الملل از دانشگاه شهید بهشتی

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هفدهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۹، ص ۹۷-۱۳۷

امروزه چنان مسایل اقتصادی و سیاسی درهم تنیده شده اند که مطالعه یکی از این حوزه ها به صورت ناب و بدون توجه به دیگری در عمل امکان پذیر نیست، چنان که برای فهم و تحلیل رفتارهای سیاسی کنشگران در محیط بین الملل ناگزیر از تحلیلهای اقتصادی هستیم و عملکردهای اقتصادی کنشگران را می بایست با رجوع به تعاملات و زمینه های سیاسی دریابیم. از این رو، رهیافت اقتصاد سیاسی بین الملل که حاصل مطالعه درهم تنیدگی و اندرکنش اقتصاد و سیاست است، روز به روز از اقبال گسترده تری در رشته روابط بین الملل برخوردار می گردد. افزون بر اینکه دگرگونی ساختاری در موقعیت جهانی، فعالیت های اقتصادی و بازیگران اقتصادی در هر چرخه بر روابط سیاسی و بین المللی تأثیر دارد و نیز در یک مسیر برگشتی، عوامل سیاسی بر ماهیت و پیامدهای دگرگونی ساختاری در امور اقتصادی مؤثر است. گسترش روند جهانی شدن و پیامدهای وابستگی متقابل - با توجه به گسترش نیروهای اقتصادی و رشد و بسط بازارها در عرصه جهانی - نظریه های مبتنی بر نولیبرالیسم و همکاری بر پایه عوامل و منافع اقتصاد محور، جهانی شدن و تئوریهای وابستگی متقابل، نهادگرایی و منطقه گرایی را تبدیل به ابزارهای فهم مناسبی از بسیاری از کنشها و تعاملات در عرصه روابط بین الملل نموده است. اما در همین شرایط در مناسبات جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا همچنان مولفه های قدرت بر مولفه های ثروت، برتری داده شده است، به گونه ای که نفت و گاز خلیج فارس که خود عنوان سیاسی ترین کالای اقتصادی را به دلیل ماهیت راهبردی شان دارا هستند، به ابزاری برای چانه زنی و فشار در روابط دو کشور تبدیل شده اند؛ در شرایطی که موضوع امنیت انرژی - که امنیت عرضه و امنیت تقاضا دوروی این سکه اند - تبدیل به عامل اتحاد و یارگیری بین المللی و ابزاری در خدمت پیشبرد سیاست خارجی کشورها شده است و می توان به جای معادله انرژی - بحران از معادلات انرژی - صلح، انرژی - توسعه یا دست کم انرژی - همکاری سخن گفت. این پرسش که «چرا درهم تنیدگی و هم زمانی اقتصاد و سیاست در حوزه های داخلی و بین المللی دو کشور ایران و آمریکا در عرصه سیاست اقتصادی خارجی و حوزه انرژی، نتوانسته است به همکاری در

مناسبات ایران و آمریکا منجر شود؟» ذهن پژوهشگر حاضر را به خود مشغول کرد. در واقع، این مقاله در پی آن است که دریابد چرا در حالی که با توجه به نظریه های جهانی شدن، وابستگی متقابل اقتصادی و نولیبرالیسم می توان «حوزه انرژی» را به دلیل نیازهای انرژی محور ایالات متحده، اقتصاد نفت محور ایران و تاثیر نوسان یا ثبات بازار انرژی بر هر دو کشور، عرصه تعامل منافع و روابط دو کشور دانست، اما همچنان روابط این دو کشور صورتی منازعه آمیز و تقابلی دارد؟ در راستای پاسخگویی به پرسش مذکور فرضیه زیر تدوین شد: «به دلیل باورهای هویتی و ایدئولوژیک، مولفه های ژئوپلیتیک، ساختار و توزیع قدرت در خاورمیانه و منازعات امنیتی، منافع مشترک ایران و آمریکا در حوزه انرژی نتوانسته است به بهبود مناسبات این دو کشور بینجامد. شیوه کار در این بررسی چنین است که ابتدا نگاهی کوتاه به عوامل ایجاد همکاری در هریک از نظریه های رهیافت اقتصاد سیاسی بین الملل خواهیم داشت. سپس با تطبیق یافته های حاصل از بررسی هریک از نظریه ها، به ارزیابی فرضیه مذکور خواهیم پرداخت.

طرح مسأله

ایالات متحده با داشتن ۱۱ تریلیون دلار تولید ناخالص داخلی و رشد اقتصادی بیش از ۴/۵ درصد و مصرف ۲۰ میلیون بشکه نفت در روز و حدود ۲۲ تریلیون فوت مکعب گاز (TCF) و نیز مصرف سرانه انرژی ۳۳۸ میلیون واحد حرارت بریتانیایی (BTU) که بالغ بر بیش از ۷ درصد تولید ناخالص داخلی است،^۱ یکی از بزرگ ترین اقتصادهای جهان و نیز یکی از بزرگ ترین مصرف کنندگان و واردکنندگان نفت و گاز جهان است. در نتیجه، کنشهای این کشور در محیط بین الملل بسیار به منافع آن در حوزه اقتصاد سیاسی انرژی مرتبط است. با وجود این، ایالات متحده در مواردی نظیر اعمال تحریمهای نفتی علیه دولتهایی مانند عراق، ایران و لیبی، به صورت غیرمستقیم زمینه عدم تحقق سرمایه گذاریهای لازم برای توسعه منابع نفتی در این کشورها و در نتیجه، فشرده شدن بازار جهانی نفت و آسیب پذیری خود را فراهم کرده است.^۲ ایالات متحده به دلیل تلاقی و به هم پیوستگی دو متغیر ماهیت مدیریت انرژی و

بافت نظام بین الملل، در بخشهای نفت خیز جهان از جمله در منطقه خلیج فارس و در برخورد با جمهوری اسلامی ایران با چهره دوگانه موقعیتهای فرصت-تهدید زیادی روبه رو است. جمهوری اسلامی ایران نیز به دلیل جایگاه بالایی که در رده بندی مخازن بهره برداری شده و نشده نفت و گاز طبیعی جهان دارد (نفت، دومین پس از عربستان و گاز، دومین پس از روسیه)، میزان دارایی ذخایر نفت و گاز که می تواند جایگزین سهم تولید روزانه سایر کشورهای تولید کننده باشد، بر خور داری از طولانی ترین مرزها در خلیج فارس و در نتیجه تسلط بر حدود نیمی از تجارت و خرید و فروش و جابه جایی نفت جهان، موقعیت منحصر به فرد ترانزیت بودن، امکان تعامل با ایالات متحده در برقراری رژیم قیمت گذاری و در نهایت، نیاز به حداقل ۱۵۰ میلیارد دلار سرمایه گذاری، بر طبق سند چشم انداز، در طرحهای توسعه و تولید نفت و گاز تا سال ۱۳۹۴، از همین موقعیتهای دوگانه فرصت-تهدید در رابطه با همکاری با ایالات متحده در بخش انرژی برخوردار است. به گونه ای که حوزه نفت و گاز خلیج فارس با رعایت اصول استقلال و منافع کشور، برای ایران و ایالات متحده می تواند زمینه خوبی برای همکاری و تعامل منافع باشد. اما نکته قابل توجه در بخش انرژی در مورد ایالات متحده، بی توجهی-یا دست کم بی توجهی اقتصادی- به سهم و ظرفیت تولیدی و میزان ذخایر اثبات شده و اکتشافی در جمهوری اسلامی ایران است؛ و در مورد ایران عدم بهره برداری از فرصتها و بی اعتنایی به فرمول هزینه-فایده در بخش انرژی و در ارتباط با ایالات متحده است. رهیافت اقتصاد سیاسی بین الملل درون رشته روابط بین الملل به بررسی و تحلیل اقتصاد سیاسی بین الملل اندر کنش پویای تعقیب قدرت (سیاست) و تعقیب ثروت در روابط بین الملل^۳ می پردازد. در این نوشتار به جستجوی عوامل برانگیزاننده همکاری از دید نظریه های اقتصاد سیاسی بین الملل می پردازیم و سپس هر یک از این عوامل را در مناسبات جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده با توجه به جایگاه انرژی مورد توجه قرار می دهیم.

بررسی نظری

۱. نظریه های جریان اصلی رهیافت اقتصاد سیاسی بین الملل و همکاری ایران و ایالات متحده در حوزه نفت و گاز

در این بخش به بررسی مقوله همکاری/تعارض یا دست کم همکاری/چالش-تحریم در بخش انرژی در مناسبات ایران و ایالات متحده، از دید سه نظریه اصلی رهیافت اقتصاد سیاسی بین الملل که بر اساس تقسیم بندی رابرت گیلپین عبارتند از: نظریه لیبرالیستی، نظریه مרקانتیلیستی و نظریه مارکسیستی، می پردازیم. در واقع، موضوع همکاری بر پایه انرژی در مناسبات ایران و ایالات متحده می تواند به مثابه آزمونی نظری برای هر یک از این نظریه ها در فهم بخشی از تعاملات روابط بین المللی باشد.

۱-۱. نظریه لیبرالیستی اقتصاد سیاسی بین الملل و همکاری در مناسبات ایران و ایالات متحده با توجه به جایگاه انرژی خلیج فارس الف) معادله انرژی-بحران یا انرژی-همکاری

در شرایطی که انرژی و مباحث مرتبط به آن مانند امنیت عرضه و امنیت تقاضا، تولید، مصرف، معاملات و معادلات در بازار تبدیل به عامل اتحاد و یارگیری بین المللی و ابزاری در خدمت پیشبرد سیاست خارجی کشورها شده است، بر اساس نظریه لیبرالیستی اقتصاد سیاسی بین الملل می توان به جای معادله انرژی-بحران از معادلات انرژی-صلح، انرژی-توسعه یا دست کم انرژی-همکاری سخن گفت. در واقع، اگر اقتصاد سیاسی بین الملل را در صدد درک منابع اقتصادی و سیاسی داخلی و بین المللی همکاری و مناقشه در اقتصاد بین الملل^۴ و متعاقباً در روابط بین الملل بدانیم، آنگاه توجه به ساختارهای اقتصاد سیاسی بین الملل از جمله بازار انرژی که در پس آن نیروها و کنشگران رسمی به تلاش و اعمال قدرت می پردازند و از سوی دیگر قدرت آنها به درجه ای معنادار می تواند بر رفتار بازار

تاثیر بگذارد، در فهم رفتار های بازیگران اهمیت می یابد. لیبرالها بر این باورند که فعالیت اقتصادی علاوه بر افزایش رشد اقتصادی و رفاه فردی، به قدرت و امنیت بیشتر دولت منجر خواهد شد؛ که این امر در نهایت منجر به کاهش جنگ و افزایش همکاری میان کشورها خواهد گردید^۵ و با وجود تاثیر رویدادهای سیاسی مثل جنگ و انقلاب بر مسیر رشد اقتصادی و همکاری کشورها، اقتصاد، پیشرونده^(۱) و سیاست، قهقرایی^(۲) است. به این ترتیب، آنها پیشرفت و نیل به صلح را در جدا شدن از سیاست و بر پایه تکامل بازار می دانند.^۶

ب) بازی با حاصل جمع مثبت بر پایه تجارت

مفروض بعدی نظریه لیبرال اقتصاد سیاسی بین الملل بر توازن و هم سازی درازمدت بین منافع تولیدکنندگان و مصرف کنندگان در بازار رقابت تأکید می کند؛ بدین نحو که تعقیب منفعت فردی در بازار، بر رفاه اجتماعی - به دلیل افزایش کارایی می افزاید - که در نهایت به رشد اقتصادی و در نتیجه سود برای همه منجر می شود.^۷ بر این اساس، از نظر لیبرالها تجارت و داد و ستد اقتصادی سرچشمه روابط صلح آمیز بین ملتها است. به دلیل فواید چند جانبه تجارت و بسط وابستگی متقابل بین اقتصادهای ملی، کشورها به سوی روابط همکاری جویانه حرکت می کنند. بدین ترتیب، اقتصاد بین الملل لیبرال با ایجاد زنجیره هایی از منافع متقابل و التزام به حفظ وضع موجود، تأثیر معتدل کننده ای بر سیاست بین الملل خواهد داشت.^۸ با توجه به این دانسته ها می توان گفت بررسی عناصر سیاست ملی انرژی ایالات متحده نشان می دهد که این کشور در آستانه قرن ۲۱ در دو بعد داخلی و بین المللی از لحاظ تامین و امنیت انرژی در وضعیت بالقوه بحرانی به سر می برد و همچنان نفت مهم ترین منبع اولیه تامین کننده انرژی ایالات متحده است؛ نفت حداقل ۴۰ درصد نیازهای انرژی این کشور را بر طرف می سازد و قدرت ایالات متحده در بخش انرژی در فراوانی و تنوع منابع انرژی، رهبری فناورانه و استفاده بهینه و با بهره وری بالا از این منابع نهفته است، اما منافع مشترک و زمینه های همکاری ایران و ایالات متحده در رابطه با منابع نفت و گاز خلیج فارس که ناشی از چهار عامل ذیل است، نتوانسته به همکاری میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده

دست کم در حوزه اقتصادی و بخش انرژی بینجامد. این چهار عامل عبارتند از:

۱. جایگاه بالای ایران در رده بندی مخازن بهره برداری شده و نشده نفت و گاز طبیعی جهان و توان جایگزینی تولید ایران به جای سهم تولید روزانه سایر کشورهای تولید کننده؛
۲. موقعیت و امتیاز ژئوپلیتیک مرزهای ایران در خلیج فارس و از این رو امکان تسلط ایران بر حدود نیمی از تجارت و خرید و فروش و جابه جایی نفت جهان؛
۳. برقراری رژیم قیمت گذاری و نیز سرمایه گذاری در طرحهای توسعه و تولید نفت و گاز و در نتیجه کاهش هزینه های مستقیم و غیرمستقیم پنهان و آشکار از جمله هزینه های مستقیم تولید و هزینه های مستقیم واردات نفت، هزینه های نظامی مرتبط با نفت، هزینه از دست رفتن مشاغل، هزینه های شوکهای دوره ای و.... که متاثر از وضعیت ثبات و امنیت در منطقه خلیج فارس است؛

۴. ماهیت راهبردی نفت در معادلات سیاسی بین المللی و نیز تأثیر آن بر ساختار قدرت منطقه ای با توجه به توان مانور صنعتی و درهم تنیدگی این حوزه های اقتصادی و سیاسی به یکدیگر.

اقتصاد سیاسی لیبرالیستی متاثر از قانون مزیت نسبی^(۱) ریکاردو و باور به فرضیه نفع دو جانبه،^۹ با رد دیدگاه مرکانتیلیستی رهیافت اقتصاد سیاسی بین الملل، بازار را یک منطقه بازی می دانند که در آن افراد عاقل به مبادله می پردازند و در نتیجه مبادله اقتصادی در بازار، بازی با حاصل جمع مثبت است؛^{۱۰} رقم ۵ میلیارد دلاری خرید نفت شرکتهای آمریکایی از ایران پیش از بروز بحران در روابط دو کشور، توان برتر فناوری و تمایلات شرکتهای بزرگ و مستقل ایالات متحده به سرمایه گذاری در صنایع نفت و گاز خلیج فارس در بخشهای بالادستی و پایین دستی، نیاز صنعت نفت و گاز ایران به حداقل ۷۰ میلیارد دلار سرمایه گذاری خارجی و توان مالی شرکتهای آمریکایی در تامین این رقم، می تواند دلایلی بر این باور لیبرالیستی باشد که اقتصاد بخشی از مسیر نیل به همکاری به دلیل منافع متقابل بین دولتها و افراد و در این مورد مطالعاتی ایالات متحده و جمهوری اسلامی ایران است.

1. Law of Comparative Advantage

بنابراین، در حالی که اقتصاد بین الملل بر مبنای داد و ستد آزاد بازی بین المللی را بازی با حاصل جمع مثبت و بر مبنای همکاری تنظیم می کند،^{۱۱} بررسی مناسبات جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا نشان می دهد همچنان مولفه های قدرت بر مولفه های ثروت، چنان دو عرصه متفاوت، برتری داده شده است. به این ترتیب، در شرایطی که امواج جهانی شدن و وابستگی متقابل هزینه-فایده، انتخاب سطوح همکاری به جای منازعه را عقلانی نموده است، درهم تنیدگی و هم زمانی اقتصاد و سیاست در حوزه های داخلی و بین المللی دو کشور ایران و ایالات متحده - که مورد تاکید نظریه لیبرالیستی اقتصاد سیاسی بین الملل به عنوان مولفه های همکاری ساز است - در عرصه سیاست اقتصادی خارجی این کشورها به همکاری در مناسبات ایران و آمریکا منجر نشده است. بررسی سیاست تولید نفت، نحوه انعقاد قراردادهای نفتی جمهوری اسلامی ایران از ابتدای تاسیس تا کنون، عملکرد این قراردادها و جایگاه مولفه تحریم صنعت نفت و گاز در روابط ایران و ایالات متحده نشان می دهد که بخش انرژی در مناسبات این دو کشور نه تنها قلمرو همکاری نبوده، بلکه مؤلفه ای برای فشار و مقابله در مناسبات در سایر عرصه ها بوده است. به همین دلیل، سیاست تحریم در حوزه انرژی از سوی ایالات متحده و به طور متقابل، جایگزین کردن شرکتهای غیرآمریکایی در بخش نفت و گاز از سوی جمهوری اسلامی ایران دنبال شده است.

پ) تأثیر جهانی شدن بر ژئوپلیتیک در روابط ایران و ایالات متحده از دید

لیبرالیسم

در بررسی مناسبات ایران و ایالات متحده از نگاه نظریه لیبرالیستی اقتصاد سیاسی بین الملل و نیز با توجه به نظریه های جهانی شدن و وابستگی متقابل، به موضوع دیگری که می بایست توجه نمود، مفهوم ژئوپلیتیک و ادعای عبور از آن یا کم رنگ شدن آن است. در بسیاری از تعاریف جهانی شدن - با وجود گستردگی و ابهام مفهومی که دارد - بر دو ویژگی مشترک وابستگی و پیوند بیشتر و غیر سرزمینی شدن تأکید می شود و این تعاریف جهانی شدن را روند فزاینده وابستگی و درهم تنیدگی می خوانند.^{۱۲} در فرآیند جهانی شدن، تحولات

سریع در فناوری موجب تغییر موازنه میان بازار (قدرت و منطق سرمایه داری) و دولت (قدرت و منطق سرزمینی) شده است. رقابت بر سر سهم بازار جهانی جایگزین رقابت بر سر سرزمین یا کنترل بر منابع طبیعی سرزمینی شده است؛^{۱۳} این امر به مفهوم بی اهمیت شدن مرزها و در نتیجه کاهش اهمیت و اعتبار مفهوم ژئوپلیتیک و به تبع آن، پدیدار شدن مفهوم ژئواکونومیک است.^{۱۴} به عبارت دیگر، اقتضای منطق جهانی شدن - به معنای غیرسرزمینی شدن - در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه این است که منطقه خاورمیانه دچار تغییرات اساسی شود و زمینه برای همکاریهای درون منطقه ای و فرا منطقه ای افزایش یابد.^{۱۵} بنابراین از دید نظریه پردازان وابستگی متقابل و جهانی شدن در نظریه لیبرالیستی، اگرچه از اهمیت امتیازات ژئوپلیتیک ایران در تنگه هرمز کاسته می شود، اما با توجه به اهمیت ایران در ترانزیت انرژی و نیز فرصتهای سرمایه گذاری گسترده و مناسب در صنعت نفت و گاز ایران برای شرکتهای بزرگ آمریکایی، همکاری در بخش انرژی برای هر دو کشور و در واقع، کنشگران اقتصادی ایران و ایالات متحده می بایست در اولویت اهداف قرار گیرد؛ در حالی که با تاسیس نظام جمهوری اسلامی ایران و نیز پس از آن پایان جنگ سرد، بخش انرژی نه تنها حوزه همکاری نبوده است بلکه ابزاری برای فشار و چانه زنی در ارتباط با اختلافات دو کشور در زمینه بحران سفارت، انرژی هسته ای، حقوق بشر، ایدئولوژی متعارض با یکدیگر، روند صلح خاورمیانه و منازعه اعراب و اسرائیل بوده است. با این شواهد می توان گفت اگرچه نظریه اقتصاد سیاسی بین الملل لیبرالیستی در بسیاری از موارد در نظام بین المللی توضیح دهنده چرایی و چگونگی روابط بین کشورها و روی آوردن آنها به سطوح گوناگون همکاری است - چرا که از نظر لیبرالیسم، دولتها در نظم اقتصاد سیاسی ای قرار دارند که موجب بازی با حاصل جمع مثبت و شکل گیری همکاری بین کشورها می شود - در مناسبات میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده چنان که اشاره شد (به رغم وجود منافع زیاد در بخش انرژی)، از توان توضیح دهندگی چندان بر خوردار نیست.

۲-۱) نظریه مرکانتیلیستی اقتصاد سیاسی بین الملل و همکاری در مناسبات ایران و ایالات متحده با توجه به جایگاه انرژی خلیج فارس

انگاره مهم اقتصاد سیاسی رئالیستی آن است که فعالیتهای اقتصادی تابع هدف دولت سازی و منافع دولت هستند و البته اذعان می کند که چنین باید باشند.^{۱۶} از منظر این رهیافت، در مبحث منازعه بین دولتها، هر منازعه ای دو جنبه سیاسی و اقتصادی را به یک باره در خود دارد و دولتها در طول زمان هم ثروت و هم قدرت ملی را پی گیری می کنند.^{۱۷} در کنار این موضع، مرکانتیلیست ها با رد استدلال لیبرال ها بر این باورند که ثروت ملی بیشتر و قدرت سیاسی-نظامی بیشتر، ترندهای مکملی هستند که در خدمت همان هدف مشابه اساسی یعنی دولت قوی تر و نیرومندتر قرار می گیرند.

الف) تقدم اهداف سیاسی بر اقتصاد

مرکانتیلیست ها تاکید می کنند که اقتصاد باید تابع هدف اصلی یعنی افزایش قدرت دولت باشد و به عبارتی سیاست باید بر اقتصاد تقدم داشته باشد.^{۱۸} در خصوص روابط و مناسبات ایران و ایالات متحده بر پایه انرژی، باید گفت که طی سه دهه پس از انقلاب اسلامی با وجود منافع زیاد در صورت شکل گیری همکاری در زمینه انرژی میان ایران و ایالات متحده، انرژی به ویژه نفت ماهیتی کاملاً سیاسی یافته است. ایالات متحده طی سه دهه پس از انقلاب اسلامی، صنایع نفت و گاز ایران اعم از بخش بالادستی و پایین دستی را به مثابه پاشنه آشیل حیات جمهوری اسلامی ایران همواره مورد تحریم و تحدید قرار داده است. از آنجا که وقوع انقلاب اسلامی بسیاری از معادلات امنیتی منطقه را به چالش کشید، ایالات متحده بر آن شد با تنبیه ایران انقلابی زمینه اضمحلال و هم زمان تحذیر همسایگان را فراهم آورد.^{۱۹} این موضع گیری ایالات متحده متأثر و بیانگر گونه ای از منازعات امنیتی میان ایران و ایالات متحده پس از پیروزی انقلاب اسلامی است. سیاست سکوت همراه با حمایت ایالات متحده از عراق در قبال جنگ ایران و عراق با انگیزه فرسایش حکومت برآمده از انقلاب اسلامی ایران بود. با پایان جنگ عراق و ایران و آغاز دوره ای جدید در ایران، ایالات متحده

سیاستهای شدیدتری را در قبال ایران اتخاذ نمود که قدیر نصری در کتاب نفت و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران آن را «استراتژی همه چیز بدون ایران» می‌داند.^{۲۰} سیاست اعلام و اعمال شده ایالات متحده طی سالهای پس از انقلاب، به ویژه پس از تصویب قانون داماتو، بر محورهای زیر استوار بوده است:

۱. جلوگیری از بسط نفوذ اسلام شیعی؛
 ۲. رونق و گسترش عملیات سیاسی، نظامی و اقتصادی متحدان ایالات متحده (اسرائیل، ترکیه و عربستان) در منطقه در مقابل ایران، چین و روسیه؛
 ۳. جلوگیری از احیای شوروی سابق و ممانعت از تحکیم روابط روسیه با ایران؛
 ۴. خلع سلاح هسته ای جمهوریهای شوروی سابق و تحریم ایران به بهانه تلاش برای دستیابی به سلاحهای هسته ای؛
 ۵. ممانعت از تبدیل شدن ایران به قطب انرژی و صنعتی منطقه خاورمیانه؛
 ۶. تهدید تلقی کردن ایران و تدوین راهبرد سیاسی-اقتصادی محدود نگه داشتن آن به منظور انزوای ایران و ایجاد محدودیت برای ایران در جهت انتقال فناوری.^{۲۱}
- این اهداف شش گانه در دهه ۱۹۹۰ که باعث پیگیری سیاستها و راهبرد همه چیز بدون ایران (۱۹۹۳-۱۹۹۱) و راهبرد مهار (۲۰۰۱-۱۹۹۳) شامل دو دوره مهار منسجم و مهار متلاطم در قبال ایران شد، دلایل زیر را در خود مستتر داشت:
۱. ایالات متحده خواهان احراز نقش اول اسراییل در خاورمیانه بوده و ایران را به دلیل اختلافات ایدئولوژیک، قدرتی قابل اعتماد نمی‌دانست.
 ۲. ایالات متحده خواهان تخلیه ایران از ظرفیتهای راهبردی بود؛ چرا که این کشور تبدیل ایران به قطب راهبردی و ترانزیت منطقه را به زیان منافع سیاسی خود می‌دانست.^{۲۲}
- ایالات متحده برای جلوگیری از این امر تلاش و امکانات سیاست خارجی خود را در جهت این اقدامات به کار گرفت:
۱. جلوگیری از عبور لوله‌های انرژی جمهوریهای مستقل شده شوروی از ایران، یا امتیازگیری ایران در خصوص موضوع تبدیل ایران به گذرگاه انرژی؛

۲. فعال کردن کانونهای بحران در اطراف ایران؛

۳. در سایه تصویب قانون داماتو، قدرتهای صنعتی حاضر نباشند در صنعت انرژی ایران سرمایه گذاری کنند و بنابراین ایران از بزرگ ترین و مهم ترین منبع ارزی در این بخش محروم گردد؛^{۲۳}

۴. از آنجا که مقابله مسلحانه و جنگ انسجام داخلی ایرانیان را محکم تر می سازد، ایالات متحده به دنبال استفاده از ابزار اقتصادی بود تا باور به ناکارآمدی رژیم و بی اعتمادی به حاکمان سیاسی را در داخل پدید آورد.^{۲۴}

تمدید و تشدید تحریمهای صنعت نفت و گاز ایران در دهه ۲۰۰۰ از جمله امضای قانون تحریم ایران و لیبی توسط بوش در ۳ آگوست ۲۰۰۰ که ادامه قانون مصوب در دوره کلینتون بود، اخطار ایالات متحده به شرکتهای طرف قرارداد با ایران در دشت آزادگان از جمله توتال فرانسه و پترو ناس مالزی، تمدید تحریمهای ایران و لیبی^(۱) توسط کنگره آمریکا به مدت ۵ سال در سال ۲۰۰۱، تصویب طرح محدود کردن واردات بنزین ایران در ۲۸ جولای ۲۰۰۷ توسط کنگره آمریکا که قانون افزایش تحریمهای ایران^(۲) خوانده می شود، تصویب قانون عدم اشاعه ایران^(۳) مصوب ۲۷ ژوئن ۲۰۰۷ در کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان، و راهبرد نقشه سوم هوارد برمن در قالب تلاش برای تدوین قانونی در مورد تحریم بنزین صادراتی به ایران به منظور فشار بر ایران برای ترغیب این کشور به مذاکره بر سر موضوع هسته ای، نشان از اصرار بر هدفمندی نهفته در تحریم صنایع نفت و گاز ایران و ترجیح منافع سیاسی بر اقتصاد در سیاست گذاری ایالات متحده در برابر ایران است. به بیان نظریه اقتصاد سیاسی بین الملل رئالیستی، می توان گفت: در مناسبات ایران و ایالات متحده اقتصاد مطیع سیاست و به ویژه دولت شده است. فعالیت اقتصادی در بستر وسیع تری دیده می شود و آن افزایش قدرت نهادی است که مسئول دفاع و پیشبرد منافع ملی است که آن دولت نام دارد و بر منافع اقتصادی خصوصی حاکم است. ثروت و قدرت مکمل هم هستند نه در رقابت با هم؛

1. Iran and Libya Sanctions

2. Sanctions Enhancement Act of 2007, H.R. 2880

3. Iran Counter-Proliferation Act of 2007 (Interduced in House), H.R. 1400

هنگامی که منافع اقتصادی و امنیتی با هم برخورد می کنند، اولویت با منافع امنیتی و سیاسی است. هویت‌های ملی دولتهای ایران و ایالات متحده جهت همکاریها و البته نوع همکاریها، منازعات را مشخص می کنند؛ زیرا آنها پرداخت کنندگان اصلی در اقتصاد بین الملل هستند و قوانین را تعیین، تصویب و اجرا می کنند. از دیدگاه سیاست گذاران ایالات متحده، انقلاب ایران موجب خلاء امنیت و قدرت در منطقه شده بود.^{۲۵} ایران که به عنوان کنشگر کلیدی در جنگ احتمالی علیه کمونیست در نظر گرفته شده بود، با پیروزی انقلاب موضعی ضد آمریکایی گرفت و با هرگونه سیستم امنیتی غرب در منطقه به مخالفت برخاست. طی سالهای ۱۹۷۹ به بعد، شکل بندی امنیت منطقه ای با تغییراتی همراه شد. در این دوره نشانه هایی از رادیکالیسم سیاسی به چشم می خورد. در دوره پس از انقلاب، ایران به عنوان محور مقاومت در برابر صورت بندیهای امنیت منطقه ای به نفع ایالات متحده شناخته شد.^{۲۶} از جمله منازعات امنیتی میان ایران و ایالات متحده در منطقه تفاوت ایستارها و ارزیابیهای دو طرف پیرامون جایگاه منطقه ای ایران و هژمونی ایالات متحده است. هرگونه از روابط بین المللی حاوی ایستارهایی است؛ این ایستارها ممکن است کم و بیش دوستانه، مطلوب، خطرناک، قابل اعتماد، غیر قابل اعتماد، حاوی ترس یا اطمینان نسبت به حکومتها و مردمان آنها باشند و عمل کنند.^{۲۷}

ب) نظریه بازیها و همکاری ایران و ایالات متحده در حوزه انرژی

برای درک چگونگی تأثیر ایستارهای متفاوت در عملکرد بین المللی کشورها و هم زمان درک تأثیر ایستارهای متفاوت در منازعات سیاسی و امنیتی بین کشورها، درون نظریه رئالیستی اقتصاد سیاسی بین الملل به نظریه بازیها رجوع کردیم. طبق این نظریه، همکاری برای تحقق منافع متقابل ضروری است، اما به هیچ وجه به صورت خودکار انجام نمی شود.^{۲۸} در این شرایط، مسیرهای منتج به همکاری تا ممانعت و منازعه در یک ماتریس ۲ در ۲ بررسی می شود.^{۲۹} بر اساس نظریه بازیها آنچه ظهور همکاری را امکان پذیر می سازد، این واقعیت است که ممکن است بازیگران مجدداً با همدیگر برخورد داشته باشند.^{۳۰} به این ترتیب،

از جمله چارچوبهای مفهومی برای درک همکاری در نظریه بازیها، راهبرد معروف به «راهبرد
مقابله به مثل» است. یک بازیگر در شیوه مقابله به مثل در اولین دور بازی همکاری می کند و
سپس بر اساس آنچه بازیگر مقابل در دور قبلی انجام داده است، عمل می کند. اگر بازیگر در
اولین دور همکاری کند، بازیگر مقابل آن در دور دوم به طور متقابل همکاری می کند و اگر در
دور دوم مانع تراشی کند بازیگر مقابل آن، همان کار را انجام می دهد و به همین ترتیب بازی
ادامه می یابد.^{۳۱} روابط و سیاستهای نفتی ایران و ایالات متحده از آغاز جمهوری اسلامی
ایران تا کنون به خوبی در قالب پیوند نظریه بازیها و رهیافت اقتصاد سیاسی بین الملل که خود
در دامن نظریه رئالیستی اقتصاد سیاسی بین الملل پرورش و بسط یافته است، قابل بررسی و
کنکاش است. بازی ماتریسی ۲ در ۲ و راهبرد مقابله به مثل در مناسبات ایران و ایالات متحده
در حوزه نفت و گاز به ویژه پس از بحران اشغال سفارت آغاز شد. تعلیق خرید نفت ایران
از سوی ایالات متحده، لغو تقاضای مشتریان آمریکایی، تعلیق تحویل نفت به آنان و تغییر
سیاست فروش و جابه جایی مشتری از سوی ایران را به دنبال داشت و آزادی گروگانها از سوی
ایران، منجر به لغو تحریمهای موقت علیه صنعت نفت و گاز ایران از سوی ایالات متحده شد.
آغاز تحریم صنایع نفتی ایران از سوی ایالات متحده با هدف پیگیری و افزایش فشار در حوزه
انرژی هسته ای، تغییر رفتار ایران پیرامون صلح خاورمیانه و حقوق بشر، به اصرار بر موضع
ایران در مبارزه برای تغییر وضع موجود و جایگزینی سرمایه و سود کمتر و فناوری سطح
پایین تر به جای سود بیشتر، سرمایه گذاری کم ضررتر و فناوری سطح بالاتر آمریکایی انجامید.
این نحوه عمل و نیز رجوع به مفاد نظریه بازیها با تمرکز بر مسایل عملی N عمده (بازی
بزرگ)، نشان می دهد که شرایط و محدودیتهای بازی تکراری و مسایل مرتبط با پیامدهای
امنیتی / دستاوردهای نسبی،^{۳۲} حاکی از آن است که همکاریهای اقتصادی بین کشورها در
سایه منافع و اولویتهای همکاریهای سیاسی قرار دارد و همکاری اقتصادی به دلیل وقوع
منازعه سیاسی گاهی می تواند با شکست مواجه شود؛ حتی اگر به نفع دولتها باشد که مسیر
همکاری را دنبال کنند. از سوی دیگر، به نظر رئالیستها همکاری در شرایطی محقق می شود
که بازیگران دریابند سیاستهای آنان بالفعل یا بالقوه در تعارضند، نه در جایی که هماهنگی

وجود دارد. به همکاری نه به عنوان فقدان تعارض، بلکه واکنشی به تعارض یا کشمکش بالقوه نگریسته می‌شود. از این رو تشریک مساعی و همکاری در شرایطی محقق می‌شود که تعارض بیش از دو سر داشته باشد، تعارض تمام عیار نباشد، بازی با حاصل جمع صفر نباشد.^{۳۳} منازعات امنیت میان ایران به عنوان قدرت منطقه‌ای و ایالات متحده به عنوان قدرت فرامنطقه‌ای که به ساختار و توزیع قدرت در منطقه و ایستارهای متفاوت نسبت به یکدیگر باز می‌گردد، باعث شده است ایالات متحده هزینه‌های سنگین مستقیم و غیرمستقیم زیادی را ناشی از تحریمها انتخاب کند یا متحمل شود. در کتاب تحریمهای اقتصادی و منافع آمریکا که توسط موسسه همدسون و واشنگتن (که بررسی نتایج تحریمها را به عهده داشت) منتشر شده است، میزان خسارات سالانه شرکتهای آمریکایی از بابت تحریمها حدود ۲۰ میلیارد دلار برآورد شده است. هزینه‌های مستقیم تحریمهای اقتصادی ایران برای آمریکا شامل زیان ناشی از از دست دادن منافع حاصل از تجارت و سرمایه‌گذاری است. هزینه‌های غیرمستقیم تحریمها برای آمریکا بنا به خصلت چندلایه‌ای شان سنگین تر هستند. یکی از نتایج تحریمهای اخیر در میان مدت، افزایش تمرکز تولید نفت در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس می‌باشد. در حالی که منافع آمریکا در تنوع منابع تولید نفت است تا در صورت بروز مشکل در هر یک از آنها، میزان ریسک ناشی از اختلال بازار کاهش یابد.^{۳۴} از این رو، سیاستی که به طور هم‌زمان تولید نفت در سه کشور عمده تولیدکننده (ایران، عراق و لیبی) را محدود می‌کند، برخلاف منافع ملی آمریکا در تنوع بخشیدن به منابع تأمین نفت خود است. اعمال تحریم و محدودیت خارجی بر تولید نفت کشورهای عمده صادرکننده، می‌تواند موجب کاهش عرضه جهانی نفت و افزایش قیمت آن گردد. تحریمهای نفتی عواقب بلندمدتی را در بر دارند. در نتیجه محدودیتهای سرمایه‌گذاری و کاهش قدرت تولید نفت، در آینده مصرف‌کنندگان به ناچار باید هزینه بیشتری را برای خرید نفت پرداخت کنند و به نفع آمریکا یعنی بزرگ‌ترین واردکننده نفت جهان نخواهد بود که فعالانه سیاست کاهش عرضه را دنبال کند. اما با مد نظر قرار دادن این موضوع که در جهان دولتهای در حال رقابت، ملی‌گرایان به دستاوردهای

نسبی^(۱) بیش از دستاوردهای متقابل^(۲) اهمیت می‌دهند،^{۳۵} می‌توان گفت رقابت و تعقیب منافع و قدرت ملی، سیاست، سایق و هدایت‌کننده اقتصاد و البته همکاری بین کشورهاست؛ منافع اقتصادی ایران و ایالات متحده تابع هدف اصلی یعنی افزایش قدرت دولت قرار گرفته و به عبارتی سیاست بر اقتصاد تقدم داشته است. به این ترتیب چون منازعات سیاسی ایران و ایالات متحده تنها دو سر دارد، منازعات مرتبط با بقا و امنیت را در بر دارد و در یک بازی با حاصل جمع صفر صورت گرفته است، زمینه همکاری میان این دو کشور حتی در حوزه پرمفعت اقتصادی، در بخش انرژی را تحت الشعاع خود قرار داده و به جای همکاری ابزار فشار در منازعات دیگر شده است.

پ) جهانی شدن و استمرار منازعه ایران و ایالات متحده در حوزه انرژی از دید

مرکانتیلیسم

در حالی که تقابلات ایران و ایالات متحده با توجه به منطق لیبرالیستی و عبور از مفهوم سخت ژئوپلیتیک محلی از اعراب ندارد و مفاد این نظریات قادر به پاسخگویی به این تقابلات و عدم شکل‌گیری همکاری میان این دو کشور نیستند، نظریات رئالیستی و به تبع آن رهیافت مرکانتیلیستی در اقتصاد سیاسی بین‌الملل نظر متفاوتی را درباره جهانی شدن بیان می‌کنند. این نظریات جهانی شدن را موضوعی جدی که به دنبال آن دولت زوال می‌یابد، ارزیابی نمی‌کنند. تنها در شرایط آنارشی، جهانی شدن باعث می‌گردد رقابت و دغدغه برای کسب منافع بیشتر، پیچیده‌تر شود.^{۳۶} همچنین در حوزه همکاری بر این نظرند که همکاری تنها در حوزه‌هایی که منافع متقابل وجود دارد و امنیت ملی در خطر قرار نمی‌گیرد، صورت می‌گیرد؛ چرا که مهم نیست هر کشور از همکاری چه میزان بهره‌برد، بلکه آنچه اهمیت دارد این است که چه کسی سود بیشتری خواهد برد.^{۳۷} بر این اساس در خصوص اینکه چرا منافع بخش انرژی به همکاری میان ایران و ایالات متحده نینجامیده است، می‌توان به منازعات

1. Relative Gain
2. Mutual Gain

ژئوپلیتیکی که نه تنها در نظریات اقتصاد سیاسی بین الملل مرکانتیلیستی رنگ نیاخته بلکه سطوح نرم منازعات ژئوپلیتیکی متأثر از تعارضات ایدئولوژیک را در بر گرفته، اشاره داشت. منازعات ژئوپلیتیکی ایران و ایالات متحده تا پیش از اشغال افغانستان و عراق توسط ایالات متحده، به ساختار توزیع قدرت در منطقه خاورمیانه و به ویژه منازعه اعراب و اسرائیل باز می گشت، اما وقوع حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر و قرار گرفتن هدف مبارزه با تروریسم در منطقه خاورمیانه در دستور کار ایالات متحده^{۳۸} و قلمداد کردن ایران به عنوان محور شرارت و هدف گرفتن آن در منطقه را می توان در راستای اهداف هژمونی طلبی و یک جانبه گرایی ایالات متحده فهمید؛^{۳۹} به گونه ای که ایالات متحده با پوشش قراردادن منطق جهانی شدن به دنبال اهداف ژئوپلیتیک خود است.^{۴۰} بر این اساس، منافع نسبی حاصل از منازعات ژئوپلیتیک بین ایران و آمریکا بیش از منافع حاصل از همکاری در حوزه انرژی است و اگرچه در رهیافت اقتصاد سیاسی بین الملل بر پیوند و اندرکنش میان اقتصاد و سیاست تاکید می شود، از دید نظریه مرکانتیلیستی - این رهیافت که همچنان سودای امنیت ملی دارد - سطوح متفاوت منازعات ژئوپلیتیکی نیز از دلایل عدم همکاری میان ایران و ایالات متحده است.

۱-۳) نظریه مارکسیستی اقتصاد سیاسی بین الملل و همکاری در مناسبات ایران و ایالات متحده با توجه به جایگاه انرژی خلیج فارس

مارکسیسم در واقع اساس اقتصاد سیاسی و برقراری پیوند میان دو حوزه ناب تحلیل سیاسی محض و تحلیل اقتصادی محض است. کارل مارکس، واضع اندیشه مارکسیستی، مجموعه مشخصی درباره روابط بین الملل و به تبع آن رهیافت اقتصاد سیاسی بین الملل ندارد. بر اساس نظریه اقتصاد سیاسی بین الملل مارکسیستی، دیالکتیک بین جامعه و آگاهی که آن را ماهیت امر واقع به مثابه پویا و تضاد تعریف می کند، نابرابری اجتماعی و تغییر متعاقب آن که ناشی از مبارزه طبقاتی است را شکل می دهد. در عرصه بین المللی که با شکل بسط یافته آگاهی طبقاتی و به تبع آن مبارزه طبقاتی روبه رو هستیم، این میل ناگزیر به تغییر به شکل تقابل بین دولتهای تجدیدنظر طلب و دولتهای خواهان حفظ وضع موجود بروز

می‌یابد. مارکسیست‌ها معتقدند توازن اجتماعی ذاتی یا قابل برگشتی به برابری آن گونه که لیبرال‌ها بدان معتقدند، وجود ندارد. بر پایه رهیافت ماتریالیسم تاریخی، بسط نیروهای تولیدی و فعالیتهای اقتصادی هسته اصلی تغییر تاریخ است؛ که در سراسر مبارزه طبقاتی و بر سر توزیع تولید اجتماعی عمل می‌کند.

الف) اساس منازعه ایران و ایالات متحده در حوزه انرژی از دید اقتصاد سیاسی

مارکسیستی

مارکسیسم در نظریه‌ای شبیه بازی با حاصل جمع صفر مرکانتیلیسم با این تفاوت که به جای روابط بین دولت‌ها روابط طبقاتی را نشانده است، با پیوند دادن اقتصاد و سیاست اقتصاد سیاسی را عاملی برای منازعه و تضاد می‌داند. بر این اساس، روش تولید سرمایه‌داری و آبشخور مقتضی آن به وسیله مجموعه‌ای از قوانین اقتصادی که مختص به تحرک جامعه مدرن است، این قوانین کشورها را در قالب اردوگاهها و اقمار در زمره کشورهای همکاری‌کننده و هم‌ساز یا کشورهای دشمن قرار می‌دهد. آنگاه منازعه و تقابل با کشوری که در زمره کشورهای ناهم‌ساز و دشمن واقع می‌شود، در دستور کار قرار می‌گیرد. از این رو، در حالی که منابع انرژی ایران چه در قالب خرید و چه در قالب مواردی برای سرمایه‌گذاری و فروش فناوری برای شرکت‌های نفتی آمریکایی بسیار مناسب است و امنیت ناشی از تنوع خرید را نیز برای نیازهای رو به فزونی ایالات متحده فراهم می‌کند، اما هدف تحریم‌های کنترل‌گرایانه^(۱) و اجبارکننده^(۲) ایالات متحده که ترکیبی هدفمند از دیپلماسی و تهدید را دنبال می‌کند، قرار می‌گیرد. با این تفسیر و با توجه به شیوه فهم مارکسیسم از روابط سیاسی و اجتماعی و تعمیم پایه‌های درک منطق مارکسیسم که شامل ابزار تولید و روابط تولید می‌شود، می‌توان منشأ همکاری یا منازعه را در روابط بین کشورها دریافت. در این شیوه تجزیه و تحلیل، در اختیار داشتن یا نداشتن ابزار تولید و نیز در کجای روابط تولید قرار داشتن

1. Manipulative

2. Coersive

منجر به طبقه بندی کشورها و تعیین اینکه چه مسایلی در زمره منافع آنها قرار خواهد گرفت، می شود. به این ترتیب درک جایگاه کشورها بر اساس منطق مارکسیسم منجر به تعیین خطوط و علل همکاری و اتحاد یا منازعه، تضاد و جنگ خواهد شد. همین موضوع کشورها را در اردوی کشورهای تجدید نظر طلب یا خواهان حفظ وضع موجود قرار می دهد. براساس آنچه گفته شد، در مناسبات میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده با تاکید بر نقش منافع در حوزه انرژی، با روابطی منطبق با منطق دیالکتیک و آگاهی و منازعه طبقاتی در سطح بین الملل روبه رو هستیم. از یک سو، ایران انقلابی با ایدئولوژی اسلامی که آمریکا را شیطان بزرگ می خواند و شیوه تولید سرمایه داری را به نقد می کشد و در قانون اساسی اش حمایت از مستضعفین در برابر مستکبرین را مورد تاکید قرار می دهد و داعیه صدور انقلاب را به سایر کشورها دارد، خواهان تغییر وضع نظام بین الملل سرمایه داری است و از سوی دیگر ایالات متحده برای ادامه حیات، تحرک و افزایش قدرت بر اساس مجموعه ای از قوانین اقتصادی که اندیشمندان مکاتب مارکسیستی و وابستگی بدان پرداخته اند نیازمند گسترش سرمایه داری و حفظ وضع موجود می باشد.

از نظر سیاست گذاران ایران، سیر تکامل سرمایه داری و ماهیت اقتصاد سرمایه داری ایالات متحده در جهت افزایش تراکم ثروت در دستان کارآمد گروهی اندک - از جمله شرکتهای بزرگ نفتی آمریکایی - و رشد فقر در میان خیل عظیمی از مردم - شامل کشورهای دارای منابع نفتی از جمله ایران - است. ماهیت اقتصاد سرمایه داری ایالات متحده به مثابه میزان انباشت سرمایه و کاهش نرخ سود، باعث می شود که به تلاش برای در اختیار گرفتن و ایجاد وابستگی در بازارهای فناوری نفتی و نیز مصرفی ایران به منظور دسترسی به بازار فروش و مواد خام بپردازد. می توان این مولفه را در درک دلیل عدم همکاری میان ایران و ایالات متحده و توجیه تعارض و منازعه بین آنها مد نظر قرار داد. همچنین توجه به این نکته که در نظریه ساختاری مارکسیسم ساختار نظام سرمایه داری اصلی ترین ویژگی و محدودیت است که ابزارهای ترجیحی خود از جمله تحریم بر مبنای دیپلماسی اتصال^(۱) را دیکته می کند،

1. Linkage Diplomacy

می تواند در درک چرایی عدم همکاری ایران و ایالات متحده راهگشا باشد. در نظریه ساختاری مارکسیسم، اقتصاد و سیاست در هم تنیده اند و این ساختار درهم تنیده چرخه های متناوب همکاری و صلح، افول و سپس جنگ و منازعه در بازی با حاصل جمع متغیر را شکل می دهد. بر این مبنا در مناسبات ایران و ایالات متحده بر پایه منافع حاصل از انرژی، چرخه هایی از همکاری مانند خرید و فروش نفت و سرمایه گذاری به صورت قراردادهای توسعه منابع نفتی با شرکتهای آمریکایی به چشم می خورد، اما عمر، دوام و دوره چرخه های منازعه بیشتر است.

ب) جهانی شدن و باز تولید منازعات ایران و ایالات متحده

همچنین از منظر نظریه مارکسیستی در این ساختار بالقوه تعارض آمیز، به جهانی شدن به مثابه یک فرآیند دوسویه و ناهمگون نگریسته می شود و با توجه به منطق مارکسیستی می توان گفت همکاری بین کشورها در هر یک از دوسوی این جریان و به ضرر سوی دیگر اتفاق می افتد. از این رو، طبق نظریه مارکسیستی اقتصاد سیاسی بین الملل در نظم جهانی شده کنونی، وقوع همکاری میان ایران و ایالات متحده به عنوان دو سر فرآیند دوسویه و ناهمگون جهانی شدن، متصور نیست.

۲. نظریات جدید رهیافت اقتصاد سیاسی بین الملل و همکاری در مناسبات ایران و ایالات متحده با توجه به جایگاه انرژی خلیج فارس

مقوله همکاری/تعارض یا دست کم همکاری/چالش-تحریم، در بخش انرژی در مناسبات ایران و ایالات متحده، در عرصه دیدگاههای جدید در رهیافت اقتصاد سیاسی بین الملل نیز یکی از دیگر دغدغه های این نوشتار است. در این بخش به مقوله همکاری در مناسبات ایران و ایالات متحده بر پایه منافع مشترک از دید نظریه های سازه انگاری و نوگراشمینی پرداخته می شود.

۱-۲) نظریه سازه انگارانه اقتصاد سیاسی بین الملل و همکاری در مناسبات ایران و ایالات متحده با توجه به جایگاه انرژی خلیج فارس

در شرح اقتصاد سیاسی سازه انگارانه و بر پایه آن بررسی تحقق همکاری یا عدم آن در مناسبات جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا از آغاز جمهوری اسلامی ایران تاکنون و بر پایه منافع انرژی محور، مبحث هویت بسیار قابل توجه است. هویت از مفاهیم اصلی در سازه انگاری است.

الف. صورت بندی منازعه بر اساس بستر تعریف هویت

هویت به تعبیری عبارت است از فهم و توقع در مورد خود که خاص نقش است. هویتها به طور هم زمان به گزینشهای عقلانی پاسخ می دهند. هویتها را نمی توان به شکل ماهوی، یعنی جدا از بستر اجتماعی آنها تعریف کرد. آنها ذاتا اموری رابطه ای هستند و باید به عنوان مجموعه ای از معانی تلقی شوند که یک کنشگر با در نظر گرفتن چشم انداز دیگران یعنی به عنوان یک ابژه اجتماعی به خود نسبت می دهد. هویتهای اجتماعی برداشتهای خاصی از خود در رابطه با سایر کنشگران نشان می دهند و از این طریق منافع خاصی تولید می کنند و به تصمیمهای سیاست گذاری شکل می دهند. اگر کشوری خود را دوست، رقیب، دشمن «دیگری» بداند، تفاوت زیادی در تعامل میان کشورها ایجاد خواهد کرد.^{۴۱} گرچه سازه انگاران مانند واقع گرایان نقش منفعت را می پذیرند اما بر این نظرند که منفعت، خود در قالب هنجارها و ایده ها تعریف می گردد.^{۴۲} بنابراین، طرز تلقی هر کشوری از منافع ملی برحسب هنجارها و ایده ها مشخص می گردد. بر این اساس گرچه به لحاظ تئوریهای اقتصادی، همکاری میان ایران به عنوان یکی از بزرگ ترین کشورهای تولیدکننده نفت و گاز و دارنده امتیاز ژئوپلیتیک و ترانزیت در منطقه و ایالات متحده به عنوان یکی از بزرگ ترین کشورهای واردکننده نفت عقلانی و حتی ضروری است، اما بر اساس نظریه سازه انگارانه اقتصاد سیاسی بین الملل از آنجا که هویت هریک از این کشورها در یک بستر اجتماعی و تعاملی به عنوان امری رابطه ای متشکل از معانی که یکدیگر را دشمن هم تعریف کرده اند، صورت بندی شده

است، همکاری در حوزه اقتصادی نه تنها به عنوان یک اولویت در سیاست خارجی ایران و ایالات متحده تعریف نشده، بلکه دایره عمل در این حوزه روز به روز تنگ تر نیز شده است.

ب. صورت بندی منازعه بر اساس نظام ارزشی و هنجاری

از سوی دیگر سازه انگاران بر این نظرند که نه تنها هر کشور بر اساس نظام ارزشهایش اداره می شود، بلکه از دیگران هم می خواهد که مطابق آن نظام عمل کرده و خود را اداره کنند.^{۴۳} آمریکا و جمهوری اسلامی ایران دارای این خصلت هستند و همین ویژگی، سیاست خارجی آنها را در بستری ایدئولوژیک قرار می دهد. در نظریه سازه انگارانه اقتصاد سیاسی بین الملل، منفعت برآیندی از ارزشها و هنجارهاست. بر مبنای نظریه سازه انگارانه اقتصاد سیاسی بین الملل هر دولت-ملتی بر اساس نظام ارزشها و طرز نگرش خویش از منافع ملی، «هویتی» را در روابط بین الملل به منصفه ظهور می گذارد که با سایر هویتها تعارض یا تعامل دارد. به همین دلیل اختلافهای بین المللی، مبتنی بر هویت است نه منفعت و امنیت صرف. جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا به مثابه هویتهایی ایدئولوژیک با یکدیگر تعارض دارند. گرچه برای مثال اختلافهای ایران و آمریکا بر سر اسرائیل، اختلافاتی منفعت محور هم است، اما این اختلاف منفعت محور خود برخاسته از طرز تلقی ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده می باشد. هر دو کشور می خواهند جهان را در قالب ارزشهای خویش درآوردند و تعریف نمایند. از نظر سازه انگارانی چون ونت اعمال اجتماعی فرایندهای علامت دادن، تفسیر و پاسخند که در بستر آنها شناخت مشترک خلق می شود و یادگیری اجتماعی رخ می دهد. این یادگیری اجتماعی هویت کنشگران بین المللی را بر می سازد و از این رو به منافع دولتها و الگوی برآیندها که متأثر از سازه های تمدنی، عوامل فرهنگی و هویتهای دولتی است، شکل می دهند. بر این مبنای هویتها، اجتماعی و حاصل تعاملند. به این ترتیب از نگاه سازه انگاران و به تبع آن سازه انگاران اقتصاد سیاسی بین الملل، واقعیت بین المللی یعنی ساختارهای بنیادین بین المللی، فهم دولتها را از خود، و رفتار عمومی دولتها را که مبتنی بر شناخت بینادهنی است، و نیز خود وابسته به فرایند بین المللی است، قوام می بخشد.^{۴۴}

پ. تحلیل هویتی منازعه ایران و ایالات متحده و تأثیر بر همکاری در حوزه انرژی

از بدو تاسیس جمهوری اسلامی ایران در بهمن ۱۳۵۷، سیاست گذاران دستگاه سیاست خارجی ایران خود را با چند تهدید عمده رو به رو می‌دیدند که ناشی از ماهیت انقلاب اسلامی بود. ماهیت انقلاب ضد امپریالیستی، ضد صهیونیستی، مخالف پادشاهی و با رسمیت دادن به مذهب شیعه بود و همین امر جمهوری اسلامی را منبع و هدف تهدید از سوی کشورهای منطقه و قدرتهای بزرگ فرامنطقه‌ای قرار می‌داد؛^{۴۵} منبع تهدید برای امنیت داخلی کشورهای عرب منطقه و هدف تهدید از سوی قدرتهای فرامنطقه‌ای ایالات متحده و شوروی. این تهدیدات محیطی خود بر شیوه کنش و واکنش سیاست خارجی ایران در محیط بین‌المللی و به تبع آن در فهم و نحوه رفتار با ایالات متحده آمریکا تأثیر داشته است. حکومت انقلابی ایران نقش آمریکا را با حمایت رژیمهای غرب آسیا در کنترل منطقه محکوم می‌کرد. تکیه رژیم انقلابی ایران به استفاده از اسلام به مثابه یک ایدئولوژی کامل سیاسی-اجتماعی-اقتصادی به میزان زیادی تسلط فرهنگی-اجتماعی غرب را در منطقه تحلیل می‌برد^{۴۶} یا دست کم به چالش می‌کشید. بر اساس ماهیت اسلامی انقلاب ایران، دستگاه سیاست خارجی ایران بر اساس ایدئولوژی اسلامی معتقد بود جامعه اسلامی ایران می‌تواند نمونه اصیلی برای سایر کشورهای اسلامی فراهم کند. به بیان دیگر، اصول الهی انقلاب اسلامی ایران را می‌توان به سایر کشورهای اسلامی صادر نمود.^{۴۷} نکته مهم بعدی تأکید بر شعار نه غربی، نه شرقی درون جمهوری اسلامی ایران است؛ که ضمن اعلام استقلال از بلوک شرق و غرب، اساس سیاست خارجی جمهوری اسلامی را تشکیل می‌داد و این همچنان پس از پایان جنگ سرد خطوط اصلی اتحاد و ائتلاف و تابوها را در سیاست خارجی جمهوری اسلامی روشن می‌سازد. پس از پایان یافتن جنگ تحمیلی، ایران نیروی تازه‌ای برای تعامل در عرصه بین‌المللی یافت و با ارایه مدلی ایرانی-اسلامی در سطح منطقه به تلاش برای نفوذ بر کشورهای شمال و جنوب مرزهای خویش پرداخت. همچنین باید توجه داشت که این دوران مقارن با پایان جنگ سرد و فروپاشی نظام دو قطبی و تغییر شرایط ژئوپلیتیک ناشی از این جنگ می‌باشد. در این دوره همچنان اختلافهای ایران و آمریکا در خصوص روند صلح

خاورمیانه، تروریسم دولتی و سلاحهای کشتار جمعی و حقوق بشر پابرجاست. با تغییر در قدرت و حکومت و روی کار آمدن حکومتی جدید به ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد، تنشهای هسته‌ای و تحریمهای اقتصادی افزایش یافته، روابط با بازیگران رسمی بین‌المللی کاهش یافته و رجعتی آرمان‌گرایانه به ادبیات سیاست خارجی آغاز انقلاب مشاهده می‌شود. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در این دوره در قبال کشورهای شمال، تقابل‌گرای مطلوبیت محور و در قبال کشورهای جنوب تعامل‌گرای مطلوبیت محور است. می‌توان گفت از آغاز انقلاب اسلامی به دلیل تاثیرپذیری سیاست خارجی ایران از یک فضای انقلابی، ارزشی و تجدید نظر خواهانه و تقابلات ایدئولوژیک و به مبارزه طلبیدن سیاست خارجی مداخله جویانه ایالات متحده و تلاش ایران برای تغییر جایگاه قدرت در سطح منطقه، و نیز به دلیل تحلیل و استنباط درباره ماهیت ضد امنیتی ایران در اسناد امنیت ملی ایالات متحده در مناسبات و فرایندهای سیاست خارجی این دو کشور طی سه دهه اخیر، اغلب شاهد الگوی تقابل محور بوده ایم؛ نمونه این موضوع که مرتبط با موضوع این پژوهش است، منع شرکتهای نفتی آمریکایی از سرمایه گذاری در کشورهای تحت تحریم است و این در شرایطی است که بخش بزرگی از اقتصاد این کشور در بخشهای بالادستی و پایین دستی نفت فعالیت می‌کنند. از این رو، همکاری همواره تنها یک تاکتیک در روابط دو کشور محسوب شده و الگوی حاکم بر مناسبات دو کشور منازعه و تقابل است. به این ترتیب در فضای منازعه آمیز، مرزها و اختلاف در تعریف دامنه‌های هویتی خود و دیگری، نمود بیشتر یافته و بر درک از روابط تقابلی و منازعه آمیز موثر است. معرفی آمریکا به عنوان شیطان بزرگ از سوی ایران، اشغال سفارت آمریکا در تهران، معرفی ایران به عنوان محور شرارت به همراه عراق و کره شمالی و به بهانه برنامه هسته‌ای ایران، نقض حقوق بشر و دموکراسی و آزادیهای سیاسی و مخالفت با روند صلح خاورمیانه و حمایت از تروریسم، در همین چارچوب قابل فهم است. پلان در توضیح پایه اقتصاد سیاسی سازه انگارانه درباره ساختارمند شدن هویت و رویه‌ها می‌گوید: «افسانه باعث ساختارمند شدن رویه‌ها می‌شود، اما افسانه به نوبه خود توسط رویه‌ها حمایت و حفظ می‌شود.»^{۴۸} هویت متشکل از این رویه‌ها و افسانه‌ها در جریان تعامل اجتماعی، به لحاظ

تاریخی وضعیتهای خاص اجتماعی را تولید می کنند که این وضعیتهای عبارت از ساختار هویت ساز هستند. ساختار در واقع معرف آن کلیتهایی است که توسط خطوط خاصی از نیرو اظهار می شود و به هر پدیده ای ارزش محلی می دهد.^{۴۹} بنا بر این، آن (ساختار) در بستر خاص اجتماعی خود قابل فهم و روایت می باشند. به این ترتیب در روابط و مناسبات میان ایران و ایالات متحده بر اساس مولفه های نظریه سازه انگاری اقتصاد سیاسی بین الملل پیرامون هویت، که هویت را در اساس موجودیتی رابطه ای و مبتنی بر بستر اجتماعی تعریف می کند، هویت دو کشور ایران و ایالات متحده حاصل تعامل دو کشور پیرامون مسایل گوناگون اختلافی، به صورت تلقی و فهم دشمن از یکدیگر تعریف شده است. این موارد اختلاف را که بر تعریف هویت هریک موثر بوده است، گاه ریشه در حافظه و حوادث بستر مند تاریخی دارد و در موارد بسیاری ناشی از تعریف ایدئولوژیک هریک از دیگری پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران است. پولاک، تحلیلگر سابق سیا و عضو شورای مشورتی امنیت ملی ایالات متحده آمریکا، بخش اعظم موارد اختلاف ایران و آمریکا پس از سقوط شاه را وابسته به پازلی به نام «پازل فارس»^(۱) می داند. پولاک مدعی است که ایران یک «بحران مخفی» برای آمریکا محسوب می شود.^{۵۰} پولاک درگیری ایران و آمریکا را ناشی از حافظه تاریخی ایرانیان نسبت به کودتای سیا علیه مصدق، حمایت از شاه در ۱۹۷۹، تمایل ایالات متحده به عراق در جنگ ایران و عراق، رسوایی ایران- کنترا، تنشهای نظامی بین ایران و آمریکا در سال ۱۹۸۷، و از سوی آمریکاییان بحران گروگان گیری و تلاش آمریکا برای آزادی گروگانها، تلاشهای ایران برای تحلیل بردن موقعیت آمریکا در خاورمیانه طی دهه ۱۹۹۰، انتخاب احمدی نژاد و تلاش آمریکا برای دست بردن در آن می داند.^{۵۱} با به هم پیچیدن حافظه تاریخی و دیدگاههای سیاست گذاران جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا، می توان دریافت که الگوهای رفتاری ایران و آمریکا تا حد زیادی بر اساس ادراک سیاسی و ایدئولوژیک رهبران دو کشور شکل گرفته است. ایدئولوژیک گرایی رهبران سیاسی ایران و ایالات متحده بر ادراک این دو کشور^{۵۲} از ماهیت یکدیگر تاثیر داشته است و نشانه هایی از تضاد همه جانبه را به نمایش

1. Persian Puzzle

گذارده است. انقلاب اسلامی ایران تلاشی برای پیوند مبانی ایدئولوژیک اسلام با هنجارهای سیاسی و اجتماعی بود. به گونه ای که رهبران انقلاب اسلامی با تاکید بر شاخصهای ایدئولوژیک و فرهنگی خود سرسختانه در برابر وابستگی به غرب مقاومت نموده و جدال با آن را به عنوان بخشی از رسالت خود تعریف کرده اند.^{۵۳} تسری مولفه های ایدئولوژیک به واحدهای سیاسی منطقه خاورمیانه، نقطه پیوند مولفه های ایدئولوژیک و منازعات امنیتی ایران و ایالات متحده در منطقه است.

بر اساس نظریه سازه انگاری در رهیافت اقتصاد سیاسی بین الملل، به رغم وجود زمینه های همکاری میان ایران و ایالات متحده، دست کم در بخش اقتصادی و انرژی، منازعات قدرت میان این دو کشور ناشی از تعاملات ساختارمند اجتماعی و تفاسیر مبتنی بر فهم دوگانگی هویتی در میان سیاست گذاران هر یک از این دو کشور است و شکل گیری همکاری ولو در بخش اقتصادی را در پیوند و به عبارت بهتر به تبع اختلافات سیاسی و هویتی تحت تاثیر قرار داده است. بر اساس نظریه سازه انگارانه اقتصاد سیاسی بین الملل، به دلیل اختلافات هویتی و تعارضات ایدئولوژیک و از آنجا که جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده نسبت به یکدیگر احساس و تعریف یگانگی هویتی ندارند، وجود منافع بسیار در بخش انرژی چندان نتوانسته است در صف اولویت های سیاست گذاری خارجی اقتصادی و در مسیر همکاری قرار گیرد.

۲-۲) نظریه نوگرا مشینی اقتصاد سیاسی بین الملل و همکاری در مناسبات ایران و ایالات متحده با توجه به جایگاه انرژی خلیج فارس

نوگرا مشین ها یک دسته برجسته از اندیشمندان نومارکسیستی می باشند، و بنا بر همین خاستگاه و پایگاه فکری و اندیشه ای، فهم اندیشه هایشان و کاربرد نظرات آنها در پیوند نزدیکی با فهم و کاربرد نظریه مارکسیستی رهیافت اقتصاد سیاسی بین الملل قرار دارد.

الف. هژمونی و اشتراک در الگوهای همکاری ساز

فهم نوگرامشینی از تعاملات نظام بین الملل و در این نوشتار چرایی عدم تحقق همکاری میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده بر پایه منافع حاصل در بخش انرژی با رجوع به مفهوم هژمونی و استلزامات آن مقدور است. مارکسیسم نگاهی ساختاری به مسایل دارد و فهم نومارکسیسم (نوگرامشینی ها) در اقتصاد سیاسی بین الملل از هژمونی با نظریات گرامشی درباره آن مرتبط می شود. رابرت کاکس به عنوان یکی از نظریه پردازان نوگرامشینی با رجوع به نظریات آنتونیو گرامشی بر بعد ایدئولوژیکی هژمونی تاکید می کند. هژمونی توسط کاکس به مثابه یک ساختار تاریخی مفهوم سازی شده است که در آن عقاید، تواناییها، قدرت مادی و بالاخره نهادهای قدرت هژمونی با یکدیگر همراه، مرتبط، هماهنگ و منطبق می گردند.^{۵۴} نظم پایدار هژمونیک بر پایه یک سری ارزشها و تفاهمات مشترک است. به این ترتیب پیروی از هژمون در نظام بین المللی تنها بر پایه قدرت مادی نیست، بلکه بر ارزشها نیز استوار است؛ یعنی الگویی از اجتماع که برای کشورها جذاب است و می خواهند آن را سرمشق خود قرار دهند.^{۵۵} بر اساس این شرح، از نظر کاکس می توان گفت در یک نظام بین الملل هژمونیک از نظر نوگرامشینی ها، اشتراک در الگوی ارزشها همکاری ساز است. در واقع، در یک نظام بین الملل هژمونیک، اشتراک در الگوی ارزشها و ایدئولوژی مشترک یا تضاد الگوهای ارزشی، چگونگی و کجایی قرار گرفتن در سلسله دولتهای همکاری کننده و دوست یا به تعبیر بهتر تابع هژمون یا دولتهای تجدید نظر طلب و منازعه کننده با هژمون بودن، نوع همکاریها را مشخص می کند. مناسبات جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا نه تنها الگوهای ارزشی مشترکی را در خود ندارد، بلکه در بسیاری از عرصه های اقتصادی و سیاسی برخورد ارزشها را نشان می دهد. این برخورد الگوی ارزشی روند منازعه را تسریع می نماید و همکاری را روشی ناممکن می سازد.

ب. جهانی شدن، نظم هژمونیک و نگاهی نوگرا مشینی به تحریمهای علیه ایران

در حوزه انرژی

پیرامون جهانی شدن نیز نوگرا مشین ها اتفاق نظر دارند که جهانی شدن فرآیندی دارای عاملیت و سوژه است و قدرت و منفعت در آن نقش اساسی دارد.^{۵۶} بر این اساس نظم جهانی مد نظر کاکس یا همان اقتصاد سیاسی بین الملل، توسط بازیگرانی خاص شکل می گیرد که در واقع همان بلوک تاریخی گرامشی هستند. از نظر نوگرا مشین ها در نظم کنونی این بلوک تاریخی، یک بلوک تاریخی جهانی است که طبقه سرمایه دار فراملی آن را شکل داده است. در همین راستا نوگرا مشین ها از مفهوم هژمونی استفاده می کنند و برخلاف رئالیست ها که مفهوم هژمونی را برای یک دولت یا مجموعه ای از دولت ها به کار می برند، نوگرا مشین ها به هژمونی این طبقه سرمایه دار فراملی باور دارند. البته این بدان معنا نیست که نوگرا مشین ها به کلی منکر وجود دولت هژمون شوند، بلکه با تکیه بر روابط اجتماعی تولید بر این باورند که «نظم جهانی هژمونیک ابتدا به وسیله دینامیک و پویایی نظم اجتماعی داخلی تبلور و ظهور می یابد... سپس به وسیله دولت هژمونیک در سطح روابط بین الملل و اقتصاد سیاسی بین الملل گسترش یافته و نهادینه می گردد تا بدین ترتیب کارکرد نظام جهانی را تحت حاکمیت دولت مزبور تضمین کند.»^{۵۷} بر این اساس هژمون به اعمال رهبری از طریق بلوک تاریخی و در اینجا بلوک تاریخی طبقه سرمایه دار فراملی در یک صورت بندی اجتماعی اشاره دارد.^{۵۸} بر اساس آموزه های نوگرا مشینی، طبقه سرمایه دار فراملی در راستای منافع و قدرت خویش، اعمال رهبری را در سازمانها و نهادهای بین الملل در جهت حذف اندیشه های تجدید نظر طلب به کار می برد. کاکس به این نکته توجه و اهمیت آن را گوشزد می کند که در نظم هژمونیک جهانی دولت آمریکا از طریق نهادهای بین المللی مانند صندوق بین المللی پول، بانک جهانی توسعه به دنبال رفع فشارها، نیازمندیها و ضرورت های نظم جهانی هژمونیک بوده است.^{۵۹} در واقع در رهیافت نوگرا مشینی هژمونی به گونه ای تبیین می گردد که در آن دولت مسلط نظام ایدئولوژیکی را پایه ریزی می کند که تامین کننده برتری مداوم و مستمر جهانی دولت هژمونیک و یا مجموعه دولت ها و طبقات اجتماعی هژمونیک است. معارضه جویی

ایالات متحده آمریکا در محیط بین‌المللی به صورت مستقل با اعمال تحریمها و تنبیهات یک‌جانبه علیه صنعت نفت و گاز ایران و در سازمانهای بین‌المللی از جمله سازمان ملل، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، تحریک کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، اعمال نفوذ در بانک جهانی و... علیه جمهوری اسلامی ایران نمادی از این موضوع است. تلاش در قالب طرح خاورمیانه بزرگ، متهم‌سازی ایران به حمایت از تروریسم و تولید سلاحهای کشتار جمعی نشانه و نمادی دیگری از این محدود‌سازی ایران در قالب عمل بر اساس نظم ایدئولوژیکی و فرهنگی هژمونیک است. مناسبات ایران و ایالات متحده رویارویی فرهنگی و ایدئولوژیکی بین دو الگوی ارزشی با دو نظام سیاسی متفاوت است که بر اساس آنچه درباره همکاری از نظر نوگرا مشین‌ها گفته شد، همکاری میان این دو کشور را، اگرچه در حوزه پرمفعت انرژی، بر نمی‌تابد.

یکی دیگر از مهم‌ترین مباحث در ادبیات جهانی شدن مساله تاثیر آن بر قدرت و ظرفیت دولت است. سه دیدگاه کلی در این باره شامل زوال دولت، پابرجایی دولت، تغییر و انطباق دولت برای تعامل با جهانی شدن، می‌شود.^{۶۰} در چارچوب دیدگاه سوم به جهانی شدن - که دیدگاهی است که جهانی شدن را مانند یک سوژه در نظر می‌گیرد - نویسندگانی چون سرنی، گوان و مک مایکل معتقدند که سوژه پیش‌برنده جهانی شدن دولت آمریکاست یا آن‌طور که گوان می‌نویسد، سرمایه‌داری جهانی پروژه سیاسی آمریکایی است. در همین راستا هم مک مایکل جهانی شدن را پروژه‌ای تاریخی می‌داند که عبارت است از مجموعه‌ای از مناسبات نهادی و ایدئولوژیکی که توسط نیروهای اجتماعی حاکم (مانند مدیران آژانسهای بین‌المللی، دولت‌ها و شرکتها و ایدئولوژیهای دانشگاهی) اعمال می‌شود.^{۶۱} این شیوه تحلیل از جهانی شدن در معنای تصمیم‌گیری در سطح جهانی توسط نخبگان سیاسی و اقتصادی، علاوه بر آنکه معنای هم‌گرایی و وابستگی فزاینده در سطح جهانی در حوزه اقتصاد و دیگر حوزه‌ها را در خود دارد، نشان‌دهنده کنترل متمرکز و یکسان اقتصاد و دیگر حوزه‌ها نیز هست.^{۶۲} همان‌طور که اشاره شد، این نخبگان جهانی از نظر نوگرا مشین‌ها همان بلوک تاریخی گرامشی هستند که طبقه سرمایه‌دار فراملی را تشکیل می‌دهند. در واقع نظریات کاکس و به

طور کلی، نومانر کسپسم با لپیرالپسم اقتصادى و مرکانطپلسم در مورء جهانى شءن متفاوت است. بر اساس این ءبءگاه، جهانى شءن اقتصادى هم شامل وابستگی متقابل تشءبء شده و هم شامل تعپبرى به سوى یک اقتصاد جهانى ناهمگون است. به گفته کاکس یک اقتصاد جهانى سرمایه ءارى نوپن در کنار اقتصاد جهانى سرمایه ءارى کلاسیک وجود ءارء که به طور روزافزون در روند جاگزپنى قرار ءارنء. به این ترتیب مناطق کلان، چارچوبههاى سیاسى-اقتصادى ءءبء برای گرءآورى سرمایه هستنء. از این رو، کاکس و ءبگر نومانر کسپست ها بر ماهیت ناهمگون و سلسله مراتبى جهانى شءن اقتصادى تاكبء ءارنء. با توجه به ماهیت سلسله مراتبى و ناهمگون جهانى شءن از ءبء نومانر کسپست ها نیز مى توان گفت همكارى بین ءولتههاى قرار گرفته در هر یک از ءو سوى این جنبه از جهانى شءن و در تضاء و منازعه با سوى ءبگر مى تواند شکل بگپرد. بر این مبنا، اگر چه قرار ءاشتن جمهورى اسلامى ایران در یک سوى طیف فرآینء ناهمگون جهانى شءن و قرار ءاشتن ایالات متءءه در سوى ءبگر این طیف و به عنوان ءولء ءامل جهانى شءن، در برگیرنده موج وابستگی متقابل تشءبء شونده است، توجه گر همكارى میان این ءو کشور نیست، بلکه با مفروضاتى که از سوى نوگرامشین ها پیرامون فرآینء ناهمگون و ءو سوبه جهانى و نیز طبقه سرمایه ءار فراملى گفته شء، ءلبیل ءبگرى است که ءءم همكارى میان جمهورى اسلامى ایران و ایالات متءءه ولو در حوزه انرژى را از نگاه نوگرامشین ها توجه مى نمابء.

نتیجه گیری

کنشهاى ایالات متءءه در محیط بین المللى در جایگاه بکى از بزرگ ترین اقتصادهاى جهان و نیز بکى از بزرگ ترین مصرف کنندگان و وارد کنندگان نفت و گاز جهان بسیار به منافع آن در حوزه اقتصاد سیاسى انرژى، مرتبط است. با وجود این، ایالات متءءه در مواردى نظیر ءعمال تحریمهاى نفتى علیه ءولتههاى مانند عراق، ایران و لیبى، به صورت غیر مستقیم زمینه ءءم تحقق سرمایه ءءارپهاى لازم برای توسعه منابع نفتى و فشرءه شءن بازار جهانى نفت و آسیب ءبءبرى خود را فراهم کرده است. ایالات متءءه به ءلبیل تلاقى و به هم پیوستگى ءو

متغییر ماهیت مدیریت انرژی و بافت نظام بین الملل در بخشهای نفت خیز جهان، از جمله در منطقه خلیج فارس و در برخورد با جمهوری اسلامی ایران با چهره دوگانه موقعیتهای فرصت-تهدید زیادی رو به رو است. جمهوری اسلامی ایران نیز به دلیل جایگاه بالایی که در رده بندی مخازن بهره برداری شده و نشده نفت و گاز طبیعی جهان دارد (نفت دومین پس از عربستان و گاز دومین پس از روسیه)، میزان ذخایر نفت و گاز که می تواند جایگزین سهم تولید روزانه سایر کشورهای تولید کننده باشد، برخورداری از طولانی ترین مرزها در خلیج فارس و بنابراین تسلط بر حدود نیمی از تجارت و خرید و فروش و جابه جایی نفت جهان، موقعیت منحصر به فرد ترانزیتی که در اختیار دارد، امکان تعامل با ایالات متحده در برقراری رژیم قیمت گذاری دارد و نیز طبق سند چشم انداز نیاز به حداقل ۱۵۰ میلیارد دلار سرمایه گذاری در طرحهای توسعه و تولید نفت و گاز تا سال ۱۳۹۴ دارد، از چنین موقعیتهای دوگانه فرصت-تهدید در رابطه با همکاری با ایالات متحده در بخش انرژی برخوردار است. به گونه ای که حوزه نفت و گاز خلیج فارس با رعایت اصول استقلال و منافع کشور، برای ایران و ایالات متحده می تواند زمینه خوبی برای همکاری و تعامل منافع باشد. اما نکته قابل توجه در بخش انرژی در مورد ایالات متحده بی توجهی، یا دست کم بی توجهی اقتصادی به سهم و ظرفیت تولیدی و میزان ذخایر اثبات شده و اکتشافی در جمهوری اسلامی ایران است و در مورد ایران عدم بهره برداری از فرصتها و بی اعتنائی به فرمول هزینه-فایده در بخش انرژی و در ارتباط با ایالات متحده می باشد. با بررسی اینکه از دید نظریه های اقتصاد سیاسی بین الملل چرا منافع مشترک ایران و آمریکا در حوزه انرژی خلیج فارس منجر به بهبود مناسبات دو کشور نشده است، نتایج نظری زیر حاصل شد.

نظریه اقتصاد سیاسی بین الملل لیبرالیستی با این باور که با ایجاد زنجیره هایی از منافع متقابل می توان همکاری در یک حوزه - برای نمونه انرژی - و در اثر آن تسری همکاری به سایر حوزه ها را در روابط میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا چشم داشت؛ و نیز با باور به عبور یا کم رنگ شدن مفهوم ژئوپلیتیک در اثر روند جهانی شدن اقتصاد و نیز افزایش اهمیت ایران در ترانزیت انرژی، همکاری در بخش انرژی برای هر دو کشور و در واقع

کنشگران اقتصادی ایران و ایالات متحده می‌بایست در اولویت اهداف قرار گیرد؛ چرا که از نظر لیبرالیسم دولتها در نظم اقتصاد سیاسی ای‌قرار دارند که موجب بازی با حاصل جمع مثبت و شکل‌گیری همکاری بین کشورها می‌شود، اما در مناسبات میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده، چنان‌که اشاره شد، به‌رغم وجود منافع زیاد در بخش انرژی از توان توضیح‌دهندگی چندانی برخوردار نیست.

مرکانتیلیست‌ها تأکید می‌کنند که اقتصاد باید تابع هدف اصلی یعنی افزایش قدرت دولت باشد و به عبارتی سیاست باید بر اقتصاد تقدم داشته باشد. در خصوص روابط و مناسبات ایران و ایالات متحده بر پایه انرژی، باید گفت که طی سه دهه پس از انقلاب اسلامی با وجود منافع زیاد در صورت شکل‌گیری همکاری در زمینه انرژی میان ایران و ایالات متحده، انرژی به‌ویژه نفت ماهیتی کاملاً سیاسی یافته است. به بیان نظریه اقتصاد سیاسی بین‌الملل رئالیستی می‌توان گفت: در مناسبات ایران و ایالات متحده اقتصاد مطیع سیاست و به‌ویژه دولت شده است. فعالیت اقتصادی در بستر وسیع‌تری دیده می‌شود و آن افزایش قدرت نهادی است که مسئول دفاع و پیشبرد منافع ملی است که دولت نام دارد و بر منافع اقتصادی خصوصی حاکم است. از آنجا که دولتهای ایران و ایالات متحده پرداخت کنندگان اصلی در اقتصاد بین‌الملل هستند، جهت و نوع همکاریها/منازعات را مشخص می‌کنند و در این رابطه اولویت با منافع امنیتی و سیاسی است. بنابراین، منافع اقتصادی ایران و ایالات متحده تابع هدف اصلی یعنی افزایش قدرت دولت قرار گرفته و به عبارتی، سیاست بر اقتصاد تقدم داشته است. به این ترتیب چون منازعات سیاسی ایران و ایالات متحده تنها دو سر دارد، منازعات مرتبط با بقا و امنیت را دربر می‌گیرد و در یک بازی با حاصل جمع صفر صورت گرفته است. زمینه همکاری میان این دو کشور حتی در حوزه پر منفعت اقتصادی و در بخش انرژی را تحت الشعاع خود قرار داده و به جای همکاری ابزار فشار در منازعات دیگر شده است. به عبارت دیگر، از آنجا که از نظر مرکانتیلیسم در اقتصاد سیاسی بین‌الملل، همکاری تنها در حوزه‌هایی که منافع متقابل وجود دارد و امنیت ملی در خطر قرار نمی‌گیرد صورت می‌گیرد، منازعات امنیتی ایران و ایالات متحده با تاسیس جمهوری اسلامی و صورت‌بندی شکل

تازه‌ای از نظام امنیت منطقه‌ای به سطوح نرم و متاثر از تعارضات ایدئولوژیک بسط یافت. بر این اساس منازعات ژئوپلیتیکی ایران و ایالات متحده ناشی از ساختار توزیع قدرت در خاورمیانه، منازعه اعراب و اسرائیل و اشغال افغانستان و عراق بر احصاء منافع نسبی حاصل از منازعات امنیتی و ژئوپلیتیک بین ایران و آمریکا بیش از منافع حاصل از همکاری در حوزه انرژی نزد سیاست‌گذاران دو کشور موثر بوده است. بنابراین از دید نظریه مریکانتیلیستی، رهیافت اقتصاد سیاسی بین الملل که همچنان سودای امنیت ملی دارد، سطوح متفاوت منازعاتی بین جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده از دلایل عدم همکاری میان این دو کشور در حوزه انرژی است.

در بررسی نظریه مارکسیسم پیرامون علل همکاری کشورها، گفته شد که درک جایگاه کشورها بر اساس منطق مارکسیسم منجر به تعیین خطوط و علل همکاری و اتحاد یا منازعه، تضاد و جنگ خواهد شد. همین موضوع کشورها را در اردوی کشورهای تجدیدنظر طلب یا خواهان حفظ وضع موجود قرار می‌دهد. بر این اساس در مناسبات میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده با تاکید بر نقش منافع در حوزه انرژی، با روابطی منطبق با منطق دیالکتیک و آگاهی و منازعه طبقاتی در سطح بین الملل روبه‌رو هستیم. در نظریه ساختاری مارکسیسم، اقتصاد و سیاست درهم تنیده‌اند و این ساختار درهم تنیده چرخه‌های متناوب همکاری و صلح، افول و سپس جنگ و منازعه در بازی با حاصل جمع متغیر را شکل می‌دهد. بر این مبنا در مناسبات ایران و ایالات متحده بر پایه منافع حاصل از انرژی چرخه‌هایی از همکاری مانند خرید و فروش نفت و سرمایه‌گذاری به صورت قراردادهای توسعه منابع نفتی با شرکت‌های آمریکایی به چشم می‌خورد، اما عمر، دوام و دوره چرخه‌های منازعه بیشتر است. به باور این نظریه، ایدئولوژیهای متفاوت سرمایه‌داری و اسلامی در این دو کشور مسیر همکاری میان ایران و ایالات متحده آمریکا، اگرچه در بخش انرژی، را بسته است.

از دید نظریه نوگرا مشین در اقتصاد سیاسی بین الملل، در یک نظام بین الملل هژمونیک اشتراک در الگوی ارزشها و ایدئولوژی مشترک یا تضاد الگوهای ارزشی، چگونگی و کجایی قرار گرفتن در سلسله دولتهای همکاری کننده و دوست یا به تعبیر بهتر تابع هژمون یا

دولتهای تجدیدنظر طلب و منازعه کننده با هژمون را مشخص می نماید. الگوی مناسبات جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده در بسیاری از عرصه ها نشان دهنده برخورد ارزشها است که خود روند منازعه را تسریع می نماید و همکاری را روشی ناممکن می سازد. معارضه جویی ایالات متحده آمریکا در محیط بین المللی به صورت مستقل با اعمال تحریمها و تنبیهات یک جانبه علیه صنعت نفت و گاز ایران و در سازمانهای بین المللی از جمله سازمان ملل، آژانس بین المللی انرژی اتمی، تحریک کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، اعمال نفوذ در بانک جهانی و غیره علیه جمهوری اسلامی ایران، نمادی از این موضوع است. تلاش در قالب طرح خاورمیانه بزرگ، متهم سازی ایران به حمایت از تروریسم و تولید سلاحهای کشتار جمعی، نشانه و نمادی دیگری از این محدودسازی ایران در قالب عمل بر اساس نظم ایدئولوژیکی و فرهنگی هژمونیک است. مناسبات ایران و ایالات متحده رویارویی فرهنگی و ایدئولوژیک بین دو الگوی ارزشی با دو نظام سیاسی متفاوت است که بر اساس آنچه درباره همکاری از نظر نوگرا مشین ها گفته شد، همکاری میان این دو کشور را، اگرچه در حوزه پر منفعت انرژی، بر نمی تابد. همچنین با توجه به ماهیت سلسله مراتبی و ناهمگون جهانی شدن از دید نو مارکسیست ها نیز می توان گفت همکاری بین دولتهای قرار گرفته در هریک از دو سوی این جنبه از جهانی شدن و در تضاد و منازعه با سوی دیگر می تواند شکل بگیرد. بر این مبنا قرار داشتن جمهوری اسلامی ایران در یک سوی طیف فرآیند ناهمگون جهانی شدن و قرار داشتن ایالات متحده در سوی دیگر این طیف و به عنوان دولت عامل جهانی شدن گرچه در بر گیرنده موج وابستگی متقابل تشدید شونده است، اما توجیه گر همکاری میان این دو کشور نیست، بلکه دلیل دیگری است که عدم همکاری میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده ولو در حوزه انرژی را از نگاه نوگرا مشین ها توجیه می کند.

در شرح اقتصاد سیاسی سازه انگارانه و بر پایه آن بررسی تحقق همکاری یا عدم آن در مناسبات جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا از آغاز جمهوری اسلامی ایران تاکنون و بر پایه منافع انرژی محور، مبحث هویت بسیار قابل توجه است. بر این اساس گرچه به لحاظ تئوریهای اقتصادی همکاری میان ایران به عنوان یکی از بزرگ ترین کشورهای تولید کننده

نفت و گاز و دارنده امتیاز ژئوپلیتیک و ترانزیت در منطقه و ایالات متحده به عنوان یکی از بزرگ‌ترین کشورهای واردکننده نفت عقلانی و حتی ضروری است، اما بر اساس نظریه سازه‌انگاره اقتصاد سیاسی بین‌الملل از آنجا که هویت هر یک از این کشورها در یک بستر اجتماعی و تعاملی به عنوان امری رابطه‌ای متشکل از معانی‌ای که یکدیگر را دشمن هم تعریف کرده‌اند، صورت‌بندی شده است، همکاری در حوزه اقتصادی نه تنها به عنوان یک اولویت در سیاست خارجی ایران و ایالات متحده تعریف نشده است که دایره عمل در این حوزه روز به روز تنگ‌تر نیز شده است. همین ویژگی، سیاست خارجی آنها را در بستری ایدئولوژیک قرار می‌دهد. جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا به مثابه هویت‌هایی ایدئولوژیک با یکدیگر تعارض دارند. این موارد اختلاف‌زا که بر تعریف هویت هر یک موثر بوده است، گاه ریشه در حافظه و حوادث بسترمند تاریخی دارد و در موارد بسیاری ناشی از تعریف ایدئولوژیک هر یک از دیگری پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران است. بر اساس نظریه سازه‌انگاری در رهیافت اقتصاد سیاسی بین‌الملل، به رغم وجود زمینه‌های همکاری میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده، دست کم در بخش اقتصادی و انرژی، منازعات قدرت میان این دو کشور ناشی از تعاملات ساختارمند اجتماعی و تفاسیر مبتنی بر فهم دوگانگی هویتی در میان سیاست‌گذاران هر یک از این دو کشور است و شکل‌گیری همکاری ولو در بخش اقتصادی را در پیوند و به عبارت بهتر به تبع اختلافات سیاسی و هویتی تحت تاثیر قرار داده است. بر اساس نظریه سازه‌انگاره اقتصاد سیاسی بین‌الملل به دلیل اختلاف‌های هویتی و تعارضات ایدئولوژیک و از آنجا که جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده نسبت به یکدیگر احساس و تعریف یگانگی هویتی ندارند، وجود منافع بسیار چندان نتوانسته است به همکاری در بخش انرژی و در نتیجه بهبود مناسبات میان ایران و ایالات متحده بینجامد.

هدف این نوشتار آزمون نظری نظریه‌های مختلف رهیافت اقتصاد سیاسی بین‌الملل در رابطه با چرایی عدم همکاری جمهوری اسلامی ایران با ایالات متحده در حوزه انرژی بود. نتایج حاصل کنکاش نظری در عرصه این رهیافت نشان داد که از دید نظریه‌های مרקانتیلیستی، مارکسیستی، نوگرامشینی و سازه‌انگاری در رهیافت اقتصاد سیاسی

بین الملل، به دلیل اینکه از آغاز تاسیس جمهوری اسلامی سیاست خارجی ایران متأثر از یک فضای انقلابی، ارزشی و تجدیدنظرخواهانه و تقابلات ایدئولوژیک و به مبارزه طلبیدن سیاست خارجی مداخله جویانه ایالات متحده و تلاش ایران برای تغییر جایگاه قدرت در سطح منطقه تعریف شده است، و نیز به دلیل تحلیل و استنباط درباره ماهیت ضد امنیتی ایران در اسناد امنیت ملی ایالات متحده در مناسبات و فرایندهای سیاست خارجی این دو کشور طی سه دهه اخیر و نیز منازعات ژئوپلیتیک و امنیتی میان ایران و ایالات متحده ناشی از ایستارهای گوناگون نسبت به یکدیگر، عموماً شاهد الگوی تقابل محور در مناسبات دو کشور بوده ایم. بنابراین، برخلاف نظریه اقتصاد سیاسی بین الملل لیبرالیستی، حوزه پرمنفعت انرژی هم نتوانسته است به همکاری و در نتیجه بهبود مناسبات جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده بینجامد. به عبارت بهتر، در پی بررسیهای نظری در رهیافت اقتصاد سیاسی بین الملل به جز نظریه لیبرالیستی این رهیافت - که تنها همکاری را فرض می گرفت - فرضیه این پژوهش که عبارت بود از اینکه «به دلیل باورهای هویتی و ایدئولوژیک، مولفه های ژئوپلیتیک، ساختار و توزیع قدرت در خاورمیانه و منازعات امنیتی، منافع مشترک ایران و آمریکا در حوزه انرژی نتوانسته است به بهبود مناسبات این دو کشور بینجامد»، تأیید شد.

پاورقیها:

۱. فاضله خادم، «سیاستهای انرژی آمریکا و راهبرد این کشور در منطقه خلیج فارس»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، سال سیزدهم و چهاردهم، شماره ۱ و ۴، زمستان ۱۳۸۵ و بهار ۱۳۸۶، ص ۱۱۱.
2. Amy Myers Jaffe, Edward L. Morse, et al., "Strategic Energy Policy: Challenges For the 21st Century," *Task Force Report*, No. 33, April 2001, pp. 22-23.
۳. امیر محمد حاجی یوسفی، «جهانی شدن از دید نظریه نوگرا مشین در اقتصاد سیاسی بین الملل»، فصلنامه سیاسی و بین المللی، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۸۶، ص ۱۰۳.
۴. مهدی تقوی، اقتصاد سیاسی بین الملل، تهران: پژوهشکده امور اقتصادی، ۱۳۷۹، ص ۳۱.
5. Robert Gilpin, *The Political Economy of International Relations*, Princeton University, Princeton, New Jersey, 1987, p. 27.
6. Ibid., p. 28.
7. Ibid., p. 30.
8. Ibid., p. 31.
۹. رابرت جکسون و گئورگ سورنسون، درآمدی بر روابط بین الملل، ترجمه مهدی ذاکریان، احمد تقی زاده و حسن سعید کلاهی، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۳، ص ۲۳۱.
۱۰. همان، ص ۲۳۳.
۱۱. همان.
۱۲. حاجی یوسفی، پیشین، ص ۱۱۰.
13. N. Rizopoulos, *Sea-Changes: American Foreign Policy in a World Transformed*, New York: Council on Foreign Relations, 1990.
- به نقل از: امیر محمد حاجی یوسفی، «سیاست خارجی خاورمیانه ای آمریکا: منطق جهانی شدن یا ژئوپلیتیک؟» فصلنامه بین المللی ژئوپلیتیک، سال سوم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۶، ص ۶۹.
۱۴. ژناروید اتوتایل و دیگران، اندیشه های ژئوپلیتیک در قرن بیستم، ترجمه: محمد رضا حافظ نیا و هاشم نصیری، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰، ص ۲۳.
۱۵. حاجی یوسفی، «سیاست خارجی خاورمیانه ای آمریکا: منطق جهانی شدن یا ژئوپلیتیک؟»، پیشین، ص ۷۸.
16. Gilpin, op. cit., p. 31.
17. Ibid., p. 32.
۱۸. جکسون و سورنسون، پیشین، ص ۲۳۰.
۱۹. قدیر نصری، نفت و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، ص ۲۴۰.
۲۰. همان، ص ۲۴۱.

۲۱. همان؛ سید محمد کاظم سجادیپور، «توان محدود»، ماهنامه همشهری دیپلماتیک، شماره ۲۵، خرداد ۱۳۸۷، ص ۶؛

- Bahram Chubin & Jeral Green, "Engaging a USA Strategy," *Survival*, Vol. 4, Autumn 1998, p. 91.

۲۲. نصری، پیشین، ص ۲۴۳.

۲۳. همان، ص ۲۴۴.

24. Roger Stern, "The Iranian Petroleum Crisis and United States National Security," Edited by Ronald W. Jones, at: <http://www.pnas.org/cgi/doi/10.1073/pnas.0603903104> PNAS _ January 2, 2007 _ vol. 104 _ no. 1 _ pp. 377, 8/9/2010.

۲۵. ابراهیم متقی، «بررسی الگو و فرایند تقابل گرایی آمریکا علیه ایران در سالهای ۱۹۷۹ - ۲۰۰۸»، فصلنامه راهبرد، مرکز تحقیقات استراتژیک، سال شانزدهم، شماره ۴۷، تابستان ۱۳۸۷، ص ۲۰۱.

۲۶. همان، ص ۲۱۳ - ۲۱۰.

۲۷. کی. جی. هالستی، مبانی تحلیل سیاست بین الملل، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۳، ص ۵۶۱.

28. Oye, 1996, p. 81;

به نقل از: جی. لیزا کارلسون، «نظریه بازیها: تجارت بین الملل، منازعه و همکاری»، در: رونن پالان، اقتصاد سیاسی جهانی، ترجمه حسین پور احمدی و ایوب کریمی، تهران: نشر مهاجر، ۱۳۸۶، ص ۱۹۸.

۲۹. همان، ص ۲۰۰.

۳۰. همان، ص ۱۹۵.

۳۱. همان، ص ۱۹۸.

۳۲. همان، ۱۳۸۶، ص ۲۰۷.

33. Robert Keohen, *After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy*, Princeton: Princeton University Press, 1984, p. 54 .

34. *Energy National Policy*, 2001, p. 10 .

35. Gilpin, op. cit., p. 33.

36. M. E. Brown, S. M. Lynn Jonnes and S. E. Miller (eds.), *The Perils of Anarchy: Contemporary Realism and International Security*, A Collection of Essays From International Security, Cambridge, Mass: MIT Press, 1995, p. 157.

۳۷. جان بیلیس و استیو اسمیت، جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی، چاپ دوم، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۸، ص ۴۳۹.

۳۸. متقی، پیشین، ص ۲۴۳.

۳۹. علی مختاری، «جایگاه نبرد با تروریسم در سیاست خارجی ایالات متحده ۲۰۰۷ - ۲۰۰۰»، فصلنامه

- راهبرد، مرکز تحقیقات استراتژیک، سال شانزدهم، شماره ۴۷، تابستان ۱۳۸۷، صص ۲۰۱-۱۷۸.
۴۰. حاجی یوسفی، «سیاست خارجی خاورمیانه ای آمریکا: منطق جهانی شدن یا ژئوپلیتیک؟»، پیشین، صص ۸۴.
۴۱. حمیرا مشیرزاده، تحول در نظریه های روابط بین الملل، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۵، صص ۳۳۲.
42. Maja Zehfuss, *Constructivism in International Relations: The Politics of Reality*, Cambridge: Cambridge University Press, 2002, p. 20.
۴۳. الکساندر ونت، نظریه اجتماعی سیاست بین الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۸۵، صص ۹۱.
۴۴. مشیرزاده، پیشین، صص ۳۳۳.
۴۵. امیرمحمد حاجی یوسفی، ایران و خاورمیانه، گفتارهایی در سیاست خارجی ایران، تهران: مرکز بررسیهای استراتژیک ریاست جمهوری، ۱۳۸۳، صص ۳۹.
46. Enayatollah Yazdani and Hussain Rizwan, "United States Policy towards Iran after the Islamic Revolution: An Iranian Perspective United States' Policy towards Iran after the Islamic," *International Studies*, available at: <http://www.isq.sagepub.com> at Shahid Beheshti University on August 22, c 2006 SAGE Publications, 2006, p. 269.
47. Ibid., pp. 267-268.
۴۸. رونن پالان، «روند های جدید در اقتصاد سیاسی جهانی»، در: رونن پالان، اقتصاد سیاسی جهانی، پیشین، صص ۳۴۵.
۴۹. همان، صص ۳۴۹-۳۴۵.
50. M. Kenneth Pollack, *The Persian Puzzel: The Conflict between Iran and America*, Random House, Washangton D.C., 2004, p. 45.
51. M. Kenneth Pollack, *Behind the Scense of Tumultuous Relationshipe: The U.S. and Iran*, Council of Foreign Relations, Washington, 2004, pp. 15- 19.
۵۲. متقی، پیشین، صص ۲۱۰.
۵۳. همان، صص ۲۱۶.
۵۴. حسین پورا احمدی، «مفاهیم قدرت و هژمونی در پارادایم های رئالیسم ساختاری و ماتریالیسم گرامشین»، فصلنامه رهیافتهای سیاسی و بین المللی، شماره ششم، بهار و تابستان ۱۳۸۳، صص ۳۱.
۵۵. جکسون و سورنسون، پیشین، ۱۳۸۳، صص ۲۵۱-۲۴۹.
56. Ray Kiely, *The Clash of Globalization: Neo-Liberalism; The Third Way and Anti-American*, Leiden: Brill, 2005, pp. 3-4.
- به نقل از: حاجی یوسفی، «سیاست خارجی خاورمیانه ای آمریکا: منطق جهانی شدن یا ژئوپلیتیک؟»، پیشین، صص ۹۵.

۵۷. پورا احمدی، پیشین، ص ۳۳.
۵۸. حاجی یوسفی، «سیاست خارجی خاورمیانه ای آمریکا: منطق جهانی شدن یا ژئوپلیتیک؟»، پیشین.
۵۹. پورا احمدی، پیشین، ص ۳۳.
۶۰. حاجی یوسفی، «سیاست خارجی خاورمیانه ای آمریکا: منطق جهانی شدن یا ژئوپلیتیک؟»، پیشین، ص ۹۶.
۶۱. همان، ص ۹۷.
62. Philip McMichael, "Globalization: Myths and Realities," *Rural Sociology*, No. 61, 1996.
- به نقل از: حاجی یوسفی، «سیاست خارجی خاورمیانه ای آمریکا: منطق جهانی شدن یا ژئوپلیتیک؟» پیشین.



جدول ضمیمه : مقایسه نظریه های گوناگون اقتصاد سیاسی بین الملل پیرامون همکاری

طرز نگرش به همکاری / منازعه	نظریه های رهیافت IPE	
<p>اصل بر همکاری و دستاوردهای مطلق است؛ نحوه اداره اقتصاد جهانی روند و نحوه همکاری ها را شکل می دهد؛ تجارت آزاد سرچشمه و بسط دهنده وابستگی متقابل و در نتیجه روابط همکاری جویانه است؛ متاثر از قانون مزیت نسبی و نفع دوجانبه ریکاردو هزینه های همکاری بسیار کمتر از منازعه است؛ دولت هژمون به همکاری کمک می کند؛ سازمانهای بین المللی تسهیل کننده همکاری هستند؛ محیط هماهنگ بازی با حاصل جمع مثبت و همکاری را می آفریند.</p>	<p>لیبرالیسم</p>	<p>نظریه های</p>
<p>اصل بر منازعه و دستاوردهای مطلق است؛ فعالیتهای اقتصادی تابع هدف دولت سازی و منافع دولت هستند؛ منافع ملی خط سیر همکاری ها را مشخص می کند؛ همکاری در شرایطی محقق می شود که تعارض بیش از دو سر داشته باشد؛ تمام عیار نباشد و بازی با حاصل جمع صفر نباشد؛ سیاست سابق و هدایت کننده اقتصاد است و همکاری بین کشورهاست.</p>	<p>مکانیسم</p>	<p>جریان اصلی</p>
<p>اصل بر تغییر تاریخ و مبارزه طبقاتی است؛ اقتصاد عاملی برای منازعه در طبقه متفاوت و همکاری در طبقه خود است؛ رقابت و وابستگی اقتصادی عاملی برای همکاری و منازعه است؛ درهم تنیدگی اقتصاد و سیاست چرخه های متناوب همکاری / منازعه را شکل می دهد؛ در ساختار بالقوه تعارض آمیز و ناهمگون جهانی شدن همکاری در دوسوی این جریان و به ضرر دیگری اتفاق می افتد.</p>	<p>مارکسیسم</p>	
<p>اشتراک در الگوی ارزشها و چگونگی ارتباط با قدرت هژمون همکاری ساز است.</p>	<p>نوگرا امشین ها</p>	<p>نظریه های</p>
<p>اشتراک در تعریف هویت و احساس یگانگی هویتی به همکاری منجر می شود و اختلاف و تفاوت در این تعریف به احساس درک دیگر بودگی و در نتیجه تنش و منازعه می انجامد. بنابراین تغییر تعریف هویت به همکاری منجر می شود.</p>	<p>سازه انگاری</p>	<p>جدید</p>